



اساس سوسیالیسم انسان است
چه در ظرفیت جمعی و چه فردی.
سوسیالیسم جنبش بازگرداندن
اختیار به انسان است.
منصور حکمت



برای

یک دنیای بهتر

نشریه حزب اتحاد کمونیسم کارگری

Weekly publication of Worker - communism Unity Party

۲۶ نوامبر ۲۰۰۸ - ۶ آذر ۱۳۸۷

چهارشنبه ها منتشر میشود e.mail: siavash_d@yahoo.com

سر دبیر: سیاوش دانشور

تجمع کارگران لاستیک البرز وحشیانه سرکوب شد!



یادداشت سردبیر،

سیاوش دانشور

فاطمه را کشتند،

جان فرزند در خطر است!

فاطمه حقیقت پژوه نامش با درد و رنج ندای میشود. زنی که زندگی اش جهنمی بیش نبوده است. او قاتل نبود، جانی بدنیا نیامده بود، "غضب الهی و شیطانی" هم در او کشف نشده است! او برای لقمه ای نان صیغه مردی شده بود و به تن فروشی شرعی و قانونی اسلامی تن داده بود. او روز سختش را پشت سر گذاشته بود و ساعتی آرمیده بود که فردای سخت تری را شروع کند. اما نیمه شب صدای زجه و ناله بیدارش میکند. مادران تنها و بچه دار معمولاً خوب میشوند و خوب میبینند. آری، صدای دخترک عزیزش است. همسر صیغه ای او، نیمه شب سراغ دختر ۱۴ ساله او رفته و مشغول تجاوز به اوست! کدام مادر، کدام پدر، کدام نیمه انسان، کدام حیوان از دیدن چنین صحنه ای دیوانه نمیشود؟ عکس العمل کدام موجود در چنین شرایطی میتواند "طبیعی" و "خونسرد" باشد؟

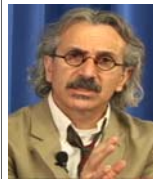
فاطمه این مردک کثیف را کشت و عدالت اسلامی بعد از سالها زندان او را کشت. آن مرد متجاوز که دنیای کودکی دختر فاطمه را ویران کرد و آن عدالت کثیفی که جان فاطمه را میگیرد، هر دو از یک جنس اند. هر دو پشت شان بهم است. هر دو زن ستیز و ضد کودک و ضد بشراند. هر دو از یک آخور میخورند. فاطمه تنها و محروم نقشه قتل نکشیده بود، اما آن مردک با نقشه دنبال آن دختر معصوم بود و سیستم عدالت اسلامی نیز با نقشه و در کمال خونسردی فاطمه را کشت. این حقیقت زندگی تلخ فاطمه است. شاید فاطمه راحت شد. آنها که درد دلها را شنیده اند و در زندان با او دمخور بودند



خلع مالکیت کارفرما
یا دولتی کردن؟
طرد سیاست های
راست کارگری

صفحه ۷

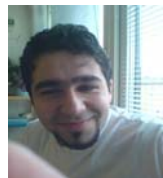
آذر ماجدی



چند کلمه به مناسبت
شکل گیری حزب
کمونیست کارگری

صفحه ۵

علی جوادی



بررسی و نقدی بر
کتاب "سرمایه
اجتماعی"

صفحه ۱۴

علی ظاهری



گزارش سمینار
"شغل خوب" برای
همه در تورنتو

صفحه ۴

محمود احمدی



احمدی نژاد و مکانیزم
ظهور امام زمان!

صفحه ۸

سعید مدانلو

بحران جهانی سرمایه و پی
آمدهای آن در ایران

صفحه ۳

مهردادکوشا

سوسیالیسم نیاز واقعی بشریت امروز است!

صفحه ۱۷

کیانوش نصیری



"عدالت" با قتل فاطمه اجرا شد!

صفحه ۱۹

شراره نوری

ایجاد تشکل توده ای کارگری

مروری مجدد بر تلاشهای تاکنونی

صفحه ۹

سیاوش دانشور

در صفحات دیگر: گزارشی از کشت و صنعت مهاباد، گزارشی از بیمارستان فارابی کرمانشاه، تظاهرات ۱۶ آذر در لندن، علیه گرانی و فقر... و ستون آخر.

صفحه ۲

فاطمه را کشتند، جان فرزند در خطر است ...

تجمع اعتراضی کارگران لاستیک البرز وحشیانه سرکوب شد!

بنا به خبر دریافتی، در ساعت ۱۰ صبح امروز چهارشنبه ۶/۹/۸۷ چند نفر از کارگران کارخانه لاستیک سازی البرز، در حالیکه پلاکاردهایی در دست داشتند که روی آنها نوشته شده بود؛ "ما خواهان بازگشت به کار هستیم!"، "دستمزدهایمان را می خواهیم!" و "بابا نان ندارد!" در مقابل وزارت تعاون حکومت اسلامی سرمایه داران در خیابان ولی عصر تهران دست به تجمع اعتراضی زدند.

طی هماهنگی مسئولان وزارت تعاون با فرماندهان نیروی انتظامی بلافاصله نیروهای اوباش و مزدور ضد شورش به محل اعزام شده و با بیرحمی و گستاخی به کتک کاری و ضرب و شتم کارگران معترض و سرکوب آنان پرداختند. تجمع اعتراضی کارگران و درگیریشان با پلیس ضد شورش تا ظهر ادامه داشته و تا این لحظه خبری از تعداد کارگران دستگیر شده در دست نیست.

حزب اتحاد کمونیسم کارگری سرکوب کارگران گرسنه لاستیک البرز را قویا محکوم میکند. مزدوران سرمایه و دولت اسلامی شان فکر میکنند با اعدام و باتوم و بگیر و ببند میتوانند کارگران و مردم گرسنه را سرجایشان نشانند. کارگران البرز اولین بارشان نیست که مورد تهاجم وحشیانه قرار میگیرند. صحنه های امروز بار دیگر نشان داد که مشکل کارگران البرز با تغییر مدیریت کارخانه به دولت حل نمیشود. این چماقداران و اوباشی که روی سر و صورت کارگران باتوم میزنند مزدوران همین دولت اند، حافظان سرمایه اند و نانشان را از دسترنج و استعمار کارگران میدهند. کارگران البرز انواع راههای قانونی و بیراهه ها را رفتند و به نتیجه ای نرسیدند. این تجربه ای است که کارگران در هر گوشه ایران دارند و باید قاطعانه آن را تغییر داد. سیاست متکی شدن به دولت در مقابل سرمایه دار خصوصی، که سر هر دویشان در یک آخور است، سیاستی کارگری نیست و منافع کارگران را منعکس نمیکند. کارگران باید به نیروی خود و همبستگی کارگری متکی شوند.

حزب از طبقه کارگر ایران میخواهد در مقابل سرکوب وحشیانه کارگران البرز واکنش درخور نشان دهد. این رژیم ضد کارگر را باید با قدرت انقلاب کارگران به زباله دان تاریخ ریخت.

مرگ بر جمهوری اسلامی!

مرگ بر سرمایه داری!

آزادی، برابری، حکومت کارگری!

حزب اتحاد کمونیسم کارگری

۶ آذر ۱۳۸۷ - ۲۶ نوامبر ۲۰۰۸

از سایت حزب دیدن کنید؛

www.wupiran.com

رژیم اسلامی هم به همین اتهام مخالفین سیاسی اش را سر به نیست میکند. اتهام وارده به فرزند جانی ثابت نشده است. فعالیت اجتماعی او مغایر این اتهامات است. فرزند کمانگر و امثال او با اتهامات مشابهی در خطر اعدام قرار دارند. امروز وکیل فرزند کمانگر از "عدم صحت" خبر انتقال فرزند صحبت کرده و اینکه خطری وجود ندارد. این خبر جای خوشحالی همه کسانی است که برای نجات جان فرزند و فرزندان تلاش میکنند. اما باید مواظب بود. رژیم اسلامی بخشا جامعه را تست میکند و سپس دست به اقدام میزند. اگر ببیند که اقدامی برایش گران تمام میشود پایش را پس میکشد. خطر واقعی زمانی رفع خواهد شد که حکم فرزند رسماً ملغی و آزاد شود.

زندان، شکنجه، ترور و اعدام برای حکومت‌های دیکتاتور و حافظ سرمایه مثل بجا آوردن نماز و روزه است. بدون اینها این حکومتها آرامش درونی ندارند. این تاریخ اینهاست. آنجا هم که زیر فشار و اعتراض بشریت آزادیخواه اعدام را منسوخ کردند به اشکال دیگری انسانها را به نیستی و نابودی میکشاندند. دنیای امروز ما بشدت کثیف و رنج آور است. بعضی اوقات انسان احساس میکند که از این زندگی سیر شده است. چه اندازه باید جنایت و جنایت و جنایت دید و قورت داد و فردا مثل آدمک خندید و گفت زندگی جریان دارد؟ تف به این عدالت و این نظامی که بدون له کردن دیگران نمیتواند سرپا بماند!

مادر فرزند عزیز نیز حال و روز خوبی ندارد. اما شجاعت او زبانزد همگان است. اولین بار نیست که او این صحنه ها و سناریوها را میبیند و اول بار نیست که از اعضای خانواده او قربانی این جنایتکاران میشوند. این خبر یا شایعه تنها قلب شکسته مادر و بستگان فرزند را فرو نمیریزد، مادر و بستگان فرهاد حاج میزانی و بیشمار کسانی که در خطر بلعیده شدن توسط ارباب آدمکشی اسلامی اند بشدت نگران میشوند. رژیم اسلامی در چهار گوشه ایران و به بهانه های مختلف موجی از اعدامها را شروع کرده است. باید تلاشمان را گسترش دهیم. باید علیه اعدام و حکومت اعدام بپا خیزیم. باید حکومت اعدام و سرمایه را سرنگون کنیم. باید چوبه های دار و نشان های سبعیت اسلامی را به آتش بکشیم. باید روزی به مردم دنیا اعلام کنیم که طبقه کارگر ایران و مردم آزادیخواه و پیشرو، سنت فرتوت آدمکشی و قتل دولتی را منسوخ کردند. برای نجات جان فرزند عزیز و کلیه زندانیان سیاسی بکشیم.*

روزی رنجنامه او را بازگو خواهند کرد. فاطمه یکی از هزاران قربانی این نظام و این عدالت منحط است. اما نظام مبتنی بر قتل و تجاوز و جنایت روزمره با قتل او خود را بازتولید کرد تا فاطمه های دیگر و کبری ها را بکشد. امروز ارباب اعدام اسلامی همراه با فاطمه ۹ نفر دیگر را اعدام کرد.

به فرزندان فاطمه و بازماندگان او صمیمانه تسلیت میگوئیم و با آنها در این درد شریکیم. آنها اگر موفق شده باشند آخرین دیدار را با مادر عزیزشان داشته باشند امروز در وضعیت بسیار بغرنجی بسر میبرند. وضعیت دردناک آنها را هر کسی که یک جو شرافت داشته باشد درک میکند. عزیزان جای مادر همیشه خالی است. مطمئن باشید که قلبهای زیادی با شماست. مطمئن باشید که بشمارند کسانی که از زنجیره قتل و انتقام و خون در مقابل خون متفر اند. مطمئن باشید!

شایعه اعدام فرزند کمانگر

اخبار از انتقال فرزند کمانگر معلم جوان و محبوب کودکان منطقه کامیاران به انفرادی و خطر اعدام قریب الوقوع او سخن گفتند. فرزند را به اتهام عضویت در پژاک به اعدام محکوم کردند. پژاک جریان سیاسی نیست، چیزی مثل "بلاک واتر" است. دیروز همکار و نان خور رژیم اسلامی علیه ترکیه بود و بعد از شکر آب شدن مناسبات رژیم اسلامی و پک ک وارد جنگ با رژیم شد. امروز پژاک مجدداً تغییر ریل داده و چه بسا فردا شاهد خواهید بود که در صف "رزمندگان اسلام" علیه ترکیه شمشیر میزند. چه بسا روزی دیگر در خدمت کسی دیگر. اینها نه پرنسپیی دارند و نه ریشه اجتماعی و نه اهداف سیاسی قابل دفاعی. اینها توانستند دوره ای تعدادی از جوانان را جذب کنند و

بحران جهانی سرمایه و پی آمدهای آن در ایران

مهرداد کوشا

بحران اقتصادی حاضر در ابتدا به صورت بحران موسسات مالی در آمریکا ظاهر شد و بزودی دامنه و ابعاد وسیع خود را در عرصه جهانی آشکار ساخت. رشد اقتصادی در کشورهای حوزه دلار و یورو متوقف و تبدیل به رکود شد و بیکاری و بیخانمانی گسترش بیشتری یافت. آخرین اقدام سران کاپیتالیسم جهانی برای مهار بحران، نشست 15 نوامبر 2008 (اجلاس گروه 20) در واشنگتن و اجلاس اپک در لیما است.

در ایران برخی سران جمهوری اسلامی شتابزده بحران اقتصادی غرب را "معجزه الهی و عقوبت گناهان کفار" خواندند و البته مدت زمانی لازم بود تا کودن ترین آنها هم دریابند که این بحران گستره ای جهانی دارد و کشورهای مثل ایران که اقتصاد ضعیفی دارند، در مقابل آن شکننده تر اند. اقتصاد ایران همواره اقتصادی "نفی" بوده و این ویژگی بخصوص در سه سال گذشته شدت و حدت بیشتری یافته است. طبق آمارهای نیمه رسمی، دولت در سه سال اخیر بیش از 5/197 میلیارد دلار نفت فروخته و 6/142 میلیارد دلار هزینه کرده است. از هنگام آشکار شدن بحران اقتصاد کاپیتالیستی تاکنون، قیمت نفت حدود 60 درصد - هر بشکه به کمتر از 50 دلار - کاهش یافته و براساس پیش بینی کارشناسان، این کاهش ادامه خواهد یافت. افت بهای نفت محدود به این ماده نبوده و کاهش قیمت محصولات چینی، به ویژه محصولات پتروشیمی، را به میزان 60% رقم زده است. علاوه بر آن، کاهش بهای نفت کاهش سرمایه گذاری در این بخش را به همراه داشته و این امر موجب رکود در تولید و عرضه نفت در آینده ای نه چندان دور خواهد شد.

با افزایش بیسابقه بهای نفت در

در عین حال همراه با رکود اقتصادی است - دستاورد نظام سرمایه داری و بحرانهای ذاتی آن بطور اعم، و نتیجه حاکمیت جمهوری اسلامی بطور اخص، برای طبقه کارگر و زحمتکشان ایران خواهد بود.

تا همینجا و در شرایطی که آثار و عوارض بحران هنوز بطور کامل پدیدار نشده، زندگی برای توده وسیع کارکن جامعه غیرقابل تحمل است. آینده به مراتب بدتر از این خواهد بود. نه تنها مسائل اقتصادی و معاش، که تمامی عرصه های زندگی به نقطه اوج بحران رسیده و غیرقابل تحمل شده است. ساختارهای اجتماعی در همه جا از هم گسیخته و جرم و جنایت و اعتیاد به یک قاعده عمومی و روزمره تبدیل گردیده است. دخالت رژیم اسلامی در کلیه شئون اجتماعی، سرکوب و خفقان و نظارت دستگاههای پلیسی و امنیتی بر زندگی عمومی و خصوصی مردم که با تکیه بر قوانین پوسیده و ارتجاعی دین صورت می گیرد، شرایط روحی و روانی پرفشار و طاقت فرسای را به مردم تحمیل کرده است. آینده - اگر تحولی صورت نگیرد - به مراتب سخت تر خواهد بود. از همین روست که حکومت اسلامی با مانور چند روزه نیروهای پلیس در خیابانهای تهران نمایش قدرت می دهد و فرمانده نیروی مقاومت بسیج اش شروع بکار گشت بسیجی ها در سطح شهر را اعلام می کند تا هشدار باشد برای جلوگیری از شورشهای آتی مردم.

چه باید کرد؟

بحران اقتصادی و آثار ناگوار آن بر زندگی اکثریت مردم تماماً ناشی از حاکمیت نظام سرمایه داری، یعنی نظام کار مزدی متکی بر مالکیت خصوصی بر وسائل تولید اجتماعی است که حوزه های تولید ارزش اضافه و انباشت سرمایه را به اشکال گوناگون در کشورهای مختلف سازمان داده است. دولتهای

کنونی جهان بطور کلی نمایندگان سیاسی سرمایه و در واقع حافظان و مدافعان این سیستم استثمارگر اند؛ دولتهایی که در هر یک از حوزه های انباشت سرمایه به شکلی کم و بیش متناسب با ویژگیهای آن حوزه بوجود آمده و علیرغم تفاوتهایی مشخص و گاهی فاحش در بینش و عملکرد آنها، اما همگی درجه "سرمایه" و در تقابل با طبقه کارگر و کمونیزم کارگری صف کشیده اند. اختلافات درون این جبهه صرفاً رقابت بر سر منافع جناحها یا قطبهای سرمایه و گاهی اختلاف نظر در شیوه و چگونگی اداره این سیستم می باشد.

مادام که "سرمایه" رابطه حاکم بر تولید اجتماعی است، بحرانهای اقتصادی هم وجود دارد و در هر دوره از این بحرانها راه حلهای کاپیتالیستی چیزی بجز صرفه جویی های اقتصادی بنفع "سرمایه" و البته از کیسه طبقه کارگر و معاش او نبوده است.

وضعیت و موقعیت جمهوری اسلامی، بعنوان نماینده سیاسی عقب مانده ترین و مرتجع ترین قشر سرمایه، بعنوان حکومتی بشدت آنتی سکولار و دینی، ضد فرهنگ و تمدن غربی و بعنوان قوی ترین پایگاه اسلام سیاسی - که در معادلات بین المللی و مناسبات جهانی سرمایه به هیچوجه جایگاه تثبیت شده ای نداشته و تمامی امکانات و منابع مالی و اقتصادی کشور را در کنار ابزارها و شیوه های سرکوب و خفقان برای بقاء خویش به خدمت گرفته و با زندان و شکنجه و اعدام و ترور زندگی و معیشت و آزادی و شادی مردم را مصادره کرده - مستلزم یک بررسی ویژه است.

با وجود جمهوری اسلامی، آینده همانند سی سال گذشته، سراسر سیاهی و تباهی است. تنها راه حل عینی و عملی برای ایجاد تحولی پایدار در راستای تامین رفاه و آزادی مردم ایران در درجه اول حذف کل

سیستم بعثت ناتوانی و عدم تمایزش برای تامین رفاه اجتماعی مردم باید از بین برود و سوسیالیسم و يك نظم انسانی جایگزین آن شود. مسئول بیکار شدن مردم این سیستم است و تا زمانیکه نمیتواند کار ایجاد کند باید ۱۰۰ در صد حقوق کارگر بیکار شده را بپردازد. بیمه بیکاری مکفی سیاست روز ماست. ساعت کار باید به ۳۰ ساعت در هفته و با حفظ همان حقوق تقلیل پیدا کند. حداقل دستمزد باید از بین برود و بجای آن سیستم حقوق مناسب جایگزین گردد و در این شرایط بجای ۸ دلار و نیم ۱۶ دلار و نیم باید باشد. این کنفرانس در مورد مختصات "زندگی خوب" باید بحث کند. آموزش رایگان، مسکن مناسب، مهد کودک رایگان را بعنوان خواستههای خود در دستور کارش قرار دهد و حول آن سازماندهی کند.

این کنفرانس و سایر گردهمایی مشابه آن، نیاز عاجل موقعیت کنونی دنیا، نیاز عاجل به کمونیسم مارکس و منصور حکمت را فریاد میزند.*

mahahmadi@yahoo.com

زمانی که نفس داشتن کار و شاغل بودن در خطر است، طبیعی بود با انتخاب این تم، کنفرانس نمیتوانست نظر جمعیت وسیعی که بر اثر بحران کنونی سرمایه بیکار شده و یا در معرض بیکاری هستند را بخود جلب کند. گویا فراموش شده بود که ما کار میکنیم تا زندگی کنیم و نه برعکس! بنظر من بجای تعریف مشخصات "شغل خوب" باید مشخصات يك زندگی خوب را تعریف کرد. این کنفرانس ۸ ساعته و بحثهای آن و شرکت جمعیت وسیع ۹۰۰ نفره در آن بخوبی نشان میداد که جای يك آلترناتیو رادیکال کمونیستی و کمونیسم مارکس در آن چه قدر خالی است. آلترناتیوی که بتواند راه برون رفت از این وضعیتی را که دنیای سرمایه رقم زده است به همگان نشان دهد.

در مصاحبه ای که یکی از رسانه های محلی با من انجام داد گفتم که ما مسئول این بحران اقتصادی نیستیم و این سیستم سرمایه داری است که مسبب این بحران، بی خانمانی مردم در مقیاس میلیونی و بیکاری وسیع است و طبیعی است که این



گزارش سمینار "شغل خوب" برای همه در تورنتو

محمود احمدی

روز شنبه ۲۲ نوامبر از ساعت ۹ تا ۵ بعدازظهر، کنفرانس "شغل خوب" برای همه در مترو کانوشن تورنتو با حضور جمعیتی بالغ بر ۹۰۰ نفر برگزار شد. این کنفرانس از طرف بیش از ۳۶ سازمان و نهادهای مختلف کارگری و اجتماعی، سازمان داده شده بود تا در مورد مختصات و مشخصات "شغل خوب" به بحث و تبادل نظر پرداخته و کنفرانس بر مبنای نظرات شرکت کنندگان به يك جمع بندی مشترك در مورد شغل خوب برای همه برسد. شش گروه کاری مختلف در این سمینار سازمان داده شده بود: ۱- سیاست مهاجرت و کار ۲- مهارت، آموزش و حرفه ۳- توسعه کامیونیتی و اقتصاد ۴- مشاغل پر خطر ۵- برابری کاری ۶- خدمات عمومی.

شرکت کنندگان درسمینار در ورك شاپ ها (گروههای کاری) مختلف تقسیم شده و بعد از بحث و نتیجه گیری گزارش خود را به جمع وسیع ارائه دادند. شرکت این جمعیت وسیع نشان دهنده این بود که مردم از شرایطی که دنیای کنونی سرمایه داری برایشان بوجود آورده خسته هستند و بدنبال راه حل اجتماعی ای میگردند که بتواند يك زندگی انسانی را برایشان به ارمغان آورد. اما جدا از این جنبه مثبت، شرکت کنندگان وسیع در این کنفرانس، موضوعات بحث شده در سمینار و راه حلهای ارائه شده، اشکالات جدی داشت و کنفرانس شدیداً تحت تاثیر پیروزی اوباما در امریکا و سیاستهای اتحادیه ای در کانادا قرار داشت. کنفرانس از يك موضع کاملاً دفاعی در مقابل بحران اقتصادی کنونی سرمایه داری، تلاش داشت در مقام مشاور دولت و سیستم سرمایه ظاهر شده و مشخصات شغل خوب را در چهارچوب سرمایه تعریف کند و راه حل ارائه دهد.

تم اصلی و محوری کنفرانس تعریف مختصات يك "شغل خوب" بود. در

بحران جهانی سرمایه و پی آمدهای آن در ایران...

کیانوش نصیری

با سلام خسته نباشید. در مورد کشت و صنعت مهاباد همچنانکه در جریان هستید، شامل همین روندی است که به اصطلاح خصوصی سازی میشود. مسئله اینست کسانی که کارخانجات دولتی را میخرند اصولاً در کار تولید نیستند. آنها اساساً از اقمار دولتیان هستند. همگی از همان رانت خواران میباشند و شخصی هم که کشت و صنعت را خریده از این قماش است. آنها فقط در فکر گرفتن بودجه و وام از دولت هستند. او هر روز به بهانه ای میخواهد از دولت باج بگیرد. يك روز میگوید من نمیتوانم حقوق کارگران را بدهم چون هنوز وام به من نداده اند! يك روز دیگر هم میگوید نمیتوانم جوجه بریزم چون وام نگرفته ام!

بنابراین این طیف در این روند دست بدست شدن مالکیت فقط دنبال گرفتن وام کلان از دولت اند نه راه اندازی مجدد صنعت مربوطه برای تولید. واما هم بلافاصله در بازار بورس زمین و مسکن و هر چیزی که آن روز "مد" باشد و سود خوب بدهد مصرف میشود و نه در جهت تولید و دادن حقوق کارگران. امروزه این جناب دوباره بامبور در آورده و میگوید من نمیتوانم جوجه بریزم و پول ندارم و کارگران را در تهدید اخراج و تعطیلی مجتمع قرار داده است. او میخواهد به این وسیله کارگران نا بعنوان وسیله ای در جهت گرفتن وام کلان دیگر قرار دهد و خود از این وضع استفاده ببرد. این اصل ماجراست. آنها هم که در بانک و صنایع و معادن و دیگر نهادها دست اندرکارند از همین قماش اند. همه شان در این ماجرا ذینفع اند و رشوه های خوبی هم از این باند میگیرند. ولی آنها که در این میان متضرر و سرشان بی کلاه میماند کارگراند که نه حقوقشان پرداخت میشود و نه کارشان امنیت دارد. هر زمان بخواهند بیکارشان میکنند و آنها را اخراج میکنند.*

حاکمیت اسلامی، اعم از جناح اصلاح طلب و اصول گرا و غیره و غیره آنست. اما برای رسیدن به جامعه ای آزاد، برابر و انسانی باید به سازماندهی انقلاب اجتماعی پرداخت و درعین حال برای تحمیل هرچه وسیع تر اصلاحات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی به رژیم اسلامی تلاش نمود. مبارزه برای اصلاحات و بهبود زندگی امری عاجل و همیشگی است و این البته به هیچوجه به معنی اصلاح نظام سرمایه داری نیست. بلکه به معنی تحمیل بخشی از خواسته های کارگران و مردم محروم به دولت سرمایه داری است. همانطور که سیاوش دانشور می گوید "تا زمانیکه بنیادهای نفرت انگیز نظام سرمایه داری پابرجاست این دستاوردها موقت و قابل بازپس گیری است."

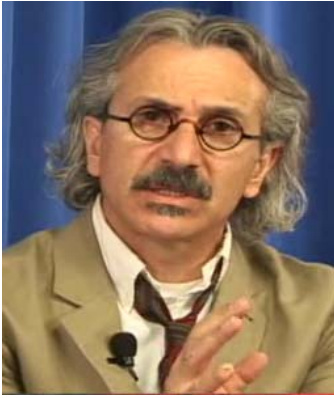
زنده باد آزادی و برابری، زنده باد سوسیالیسم!

تهران، 24 نوامبر 2008

چند کلمه به مناسب شکل گیری

حزب کمونیست کارگری

علی جوادی



در دهه هشتاد ما شاهد بی اعتباری و شکست جنبشهای اجتماعی متفاوتی در سطح جهان بودیم. بن بست و شکست انواع سوسیالیسم های غیر کارگری در محور این تحولات قرار داشت. شکست سوسیالیسم

روسی، سوسیالیسم چینی و انواع سوسیالیسم های جهان سومی و اورو کمونیسم در این چهارچوب قرار میگیرند. در این دهه انواع مدل های شبه سوسیالیستی که میکوشیدند که تا به کمک دولت و یا برنامه ریزی دولتی قوانین و مکانیسم بازار را مهار و کنترل نمایند، عملا در رقابت با مدل سرمایه داری بازار آزاد و رقابتی شکست خوردند. شکست این جنبشها شکست گرایشات و آن شاخه هایی از کمونیسم بورژوازی بود که تحت لوای کمونیسم میکوشیدند از زوایای دمکراتیک، ناسیونالیستی و خلقی و رفرمیستی بنیادهای این نظام طبقاتی را کماکان حفظ کنند. شکست سوسیالیسم روسی شکست سرمایه داری دولتی و غلبه ناسیونالیسم و رفرمیسم بر جنبش سوسیالیسم کارگری بود. شکست سوسیالیسم چینی در حقیقت شکست گرایشات ناسیونالیستی در پوشش سوسیالیسم بود. در پس این تحولات یک بار دیگر اثبات شد که حتی عظیم ترین تلاشها و انقلابات کارگری تا زمانیکه منجر به لغو بنیادهای نفرت انگیز نظام طبقاتی و کار مزدی نشوند، طبقه کارگر و جامعه آزاد و رها نخواهد شد. کمونیسم کارگری در چنین شرایط شکل گرفت و سر بلند کرد. منصور حکمت پرچمدار چنین حرکتی بود.

یک ویژگی و تفاوت ماهوی کمونیسم کارگری با سایر جنبشهای دیگر، جایگاه و مکان اجتماعی و طبقاتی این جنبش است. با شکست کمونیسم کارگری در انقلاب اکتبر و عدم توانایی این انقلاب در تحقق حکم اقتصادی طبقه کارگر ما شاهد تحولات عدیده ای در صفوف کمونیسم علی العموم بودیم.

"سوسیالیستی" و محصول تلاش روشنفکران "مارکسیست" نیست. کمونیسم کارگری جنبشی قائم به ذات و همیشگی طبقه کارگر است که با پیدایش و شکل گیری جامعه سرمایه داری و در تقابل با آن سر بلند کرده است. جنبش کارگر کمونیست است. جنبشی در تقابل با کلیت نظام سرمایه داری است، چه از نظر عملی و اجتماعی و چه از نظر فکری و سیاسی جنبش انقلابی طبقه کارگر برای نابودی نظام سرمایه داری و ایجاد جامعه ای بدون استثمار و فقر و محرومیت و شکاف طبقاتی و کار مزدی است. جنبشی است که عمیق ترین انتقاد و اعتراض را به نظام سرمایه داری بیان و نمایندگی میکند. جنبشی است که به قول مارکس شرایط و ملزومات پیروزی و هدف نهایی مبارزه طبقاتی را میشناسد و سعی میکند طبقه کارگر را برای تحقق این اهداف به میدان بکشد. حزب کمونیست کارگری حزب چنین جنبشی بود و از دل چنین تلاش عظیمی شکل گرفت.

حزب کمونیست کارگری در یک خلاء سیاسی و تاریخی شکل نگرفت. محصول تلاشی عظیم و همه جانبه سیاسی و اجتماعی بود. محصول یک گسست تاریخی و سیاسی و انتقال اجتماعی در تحولات سیاسی و طبقاتی جامعه بود. حزب کمونیست کارگری در جامعه ایران شکل گرفت اما هیچ چیز آن "ایرانی" و یا "مختص" جامعه ایران نبود. بر خلاف تبلیغات رهبری کنونی این حزب، ادامه سنت و انقلاب ۵۷ نبود. بند نافی به انقلاب ۵۷ نداشت. برعکس پاسخی عمومی و جهانی کمونیسم و طبقه کارگر به مساله برپایی یک جنبش قدرتمند کمونیستی کارگری بود. حزب کمونیست کارگری در شرایطی شکل گرفت که عملا بخش عمده جنبشهای اجتماعی ای که تحت لوا و پرچم "مارکسیسم" و "کمونیسم" فعالیت میکردند به پایان خط خود رسیده بودند.

تشکیل حزب کمونیست کارگری یک واقعه مهم و درخشان در تاریخ کمونیسم و طبقه کارگر است. شکل گیری حزب کمونیسم کارگری پس از گذشت دهها سال از شکست انقلاب اکتبر، پس از فروپاشی بلوک شرق و شکست سوسیالیسم بورژوازی، و در پس تهاجم عنان گسیخته سرمایه و مبلغین و دستگاه عظیم فکری و سیاسی و تبلیغاتی اش، یک رویداد مهم تاریخی است. حزب کمونیست کارگری را اساسا منصور حکمت در ۳۰ نوامبر ۱۹۹۱ پایه گذاری کرد. به این اعتبار کمونیسم و طبقه کارگر توانستند به نمونه ای از احزاب کمونیستی کارگری در دوره معاصر شکل دهند که هدفش بدون هیچ شانیه ای سازماندهی انقلاب کارگری، تصرف قدرت سیاسی و ایجاد جامعه ای آزاد و برابر و مرفه و انسانی است. تشکیل حزب کمونیست کارگری همان جایگاهی را در تاریخ تلاشهای کمونیسم و طبقه کارگر دارد که احزابی مانند حزب بلشویک لنین داشت.

اما قبل از آنکه به حزبیت کمونیسم کارگری بپردازیم باید چند کلمه ای هم در مورد خود جنبش کمونیسم کارگری صحبت کرد. کمونیسم کارگری چیست و چه نیست؟ آنچه کمونیسم کارگری را از سایر نقدها و پرچم های اجتماعی و سیاسی موجود دیگر در جامعه مجزا میکند این است که کمونیسم کارگری، و مارکسیسم بمتابیه بنیادهای فکری و سیاسی این جنبش، یک انتقاد همه جانبه اقتصادی و اجتماعی و سیاسی به نظام سرمایه داری موجود است. انتقاد یک بخش از جامعه، یعنی انتقاد بخشی از طبقه کارگر است که پرچم خلاصی و نابودی جوامع سرمایه داری موجود را در دست گرفته است. این جنبش روشنفکران و خیر اندیشان نیست. زائیده احزاب

تعرض به آرمانهای بنیادی کمونیسم کارگری و تغییر کاربرد اجتماعی جوانب مختلف تئوری مارکسیسم از نتایج چنین تعرضی بودند. بعلاوه در این دوران ما شاهد انتقال مرکز ثقل اجتماعی و طبقاتی کمونیسم از صفوف طبقه کارگر به طیف وسیعی از اقشار و نیروهای غیر کارگری بودیم. در بسیاری از جوامع محیطهای دانشجویی و دانشگاهی به محیط اصلی شکل گیری و ابراز وجود جریانات "کمونیستی" تبدیل شدند. کمونیسم عملا به پدیده ای روشنفکری و دانشجویی تبدیل شد. شکستن این تلقیات و تلاش برای شکل دادن به یک نیروی کمونیستی کارگری در اعتراض کارگری و انتقال مرکز سوخت و ساز احزاب کمونیستی به این بستر اجتماعی تلاشی بود که منصور حکمت در جامعیت بخشیدن به آن و سازمان دادن آن نقش کلیدی ایفا کرد.

حزب کمونیست کارگری در عین حال در شرایط ویژه جهانی شکل گرفت. سقوط بلوک شرق و شکست سرمایه داری دولتی و به پایان رسیدن جنبشهای غیر کمونیستی و غیر کارگری همزمان با یک تعرض همه جانبه و گسترده به کلیه ایده های آزادیخواهانه و برابری طلبانه و انسانی و کمونیستی همراه بود. هر نوع گرایش و سیاستی که نوعی از آرمانهای والای بشری دفاع میکرد مورد حمله قرار میگرفت. حتی نفس خوشبینی به ذات انسان مورد تعرض قرار گرفته بود. در پس این تعرض یک دوران یاس و ناامیدی و عقب نشینی شکل گرفت. بسیاری مقهور شرایط شدند. در عقاید و

چند کلمه به مناسب شکل گیری حزب کمونیست کارگری...

باورها و تلاشهای خود تجدید نظر کردند. بورژوازی کودنانه "پایان تاریخ" و "پایان مبارزه طبقاتی" و غیر موثر بودن تلاش برای تغییر را اعلام کرد. این دوران قربانیان بسیاری داشت. اما کمونیسم کارگری یکی از این قربانیان نبود. برعکس پرچم و تلاشی در مقابله کلیت وضعیت موجود و سنگری مارکسیستی و کمونیستی در مقابل تعرض عنان گسیخته و هار سرمایه داری بود. حزب کمونیست کارگری منصور حکمت یک پدیده درخشان در این دوران بود.

منصور حکمت سیمای کمونیسم کارگری را بازتعریف کرد. شکل دادن به یک کمونیسم شفاف، کارگری، آزادیخواه، برابری طلب، انساندوست، ضد کار مزدی، ضد مذهب و زن ستیزی از ویژگی های بارز و امروزی کمونیسم کارگری است. حزب کمونیست کارگری منصور حکمت، مارکس را زنده نگهداشت. اجازه نداد که مارکس و لنین و آزادیخواهی و برابری طلبی را از جامعه بشری حذف کنند. حزب کمونیست کارگری در دوران حیات منصور حکمت یکی از ارزنده ترین و دوست داشتنی ترین پدیده های سیاسی جامعه بشری بود.

اما موقعیت و جایگاه حزب کمونیست کارگری با مرگ منصور حکمت دستخوش تغییر و

تحولاتی شد که در سرنوشت آتی این حزب تعیین کننده هستند. کشمکش و جدالی که در این حزب پس از مرگ منصور حکمت شکل گرفت در نهایت منجر به غلبه گرایش چپ رادیکال در رهبری این حزب شد. انشقاقات و تحولات بعدی محصول و تبعات چنین جدال و کشمکشی بودند. خط مشی و سیاستهایی که امروز بر حزب کمونیست کارگری غالب است، سنت و روشهایی که این حزب در جامعه دنبال میکند، تفاوت کاملا روشنی با سیاستها و خط مشی کمونیسم کارگری منصور حکمت دارد. ادامه آن نیست. سنت دیگری است. به راست چرخیدنهای این حزب، اکس مسلم شدنهای جمعی کمونیستها، تغییر مکان اجتماعی - طبقاتی این حزب از گرایشی در صفوف طبقه کارگر به "حزب جنبش سرنگونی" و ... را نمیتوان و نباید به حساب کمونیسم کارگری و حزب منصور حکمت گذاشت. این سیاستها نتیجه "عبور از منصور حکمت" و کنار زدن این تلاشها است. مسئولیت چنین سیاستهایی را باید تماما به حساب رهبری کنونی این حزب و مشخصا خط و رهبری حمید تقوایی در راس این حزب نوشت.

ما سالروز تشکیل حزب کمونیست کارگری را گرامی میداریم. این بخشی از تاریخ ماست. و برای تداوم بخشیدن به کمونیسمی که منصور حکمت شکل دهنده اش بود تلاش میکنیم.*

فراخوان:

تظاهرات ایستاده در مقابل سفارت
رژیم اسلامی ایران در لندن
در پشتیبانی از اعتراضات انقلابی
دانشجویان و مردم ایران

"مرگ بر حکومت صد هزار اعدام"

16 آذر روز دانشجو

جمعه پنجم دسامبر 2008

ساعت: 13.00 تا 15.00

Embassy of the Islamic Regime of Iran
16 Prince's Gate
London SW7 1PT

Nearest tube station: High Street Kensington



شانزدهم آذر ماه، روز اعتراض به کلیت حکومت سياه اسلامی در ایران است. روز فریاد "نه" به حکومت صد هزار اعدام است. 16 آذر روز آزادی و برابری است.

حکومت اسلامی ترور و اعدام و شکنجه چاره ای جز نابودی ندارد. سرنگونی این حکومت متوحش قرون وسطانی خواست و فریاد هر روزه جامعه معترض ایران و بشریت متمدن در سراسر جهان است.

حزب اتحاد کمونیسم کارگری، تمامی احزاب، سازمانها و شخصیتهای مدافع حقوق بشر را فرا میخواند تا در روز جمعه پنجم دسامبر 2008، در این تظاهرات اعتراضی شرکت کنند.

مرگ بر جمهوری اسلامی ایران
آزادی، برابری، حکومت کارگری

حزب اتحاد کمونیسم کارگری

www.wupiran.com

تلویزیون برای یک دنیای بهتر

جمعه: ساعات ۵ بعد از ظهر بوقت تهران یکشنبه: ساعت

۱۲:۳۰ ظهر بوقت تهران در کانال یک

برای یک دنیای بهتر یک برنامه سیاسی است. بیطرف نیست، جانبدار است. مدافع حقیقت، آزادی، برابری، شادی، رفاه و سعادت انسانها است. ما برای یک جمهوری سوسیالیستی مبارزه میکنیم. لطفا روز و زمان پخش این برنامه ها را به اطلاع همه دوستان و آشنایان خودتان برسانید.



آذر ماجدی

خلع مالکیت کارفرما یا دولتی کردن؟ طرد سیاست های راست کارگری

ایستی حاکم بر این جنبش آنها را بدون تفکر و تحلیل به این ارزیابی می رساند.

در شرایط بحران عمیق و گسترده جهانی سرمایه داری، دولت های غربی بسیاری از بانک ها را دولتی کردند. آیا این بنفع طبقه کارگر و مردم زحمتکش است؟ برخی حتی از سوسیالیزه شدن وال استریت سخن گفتند. آیا در چنین ارزیابی هایی ذره ای حقیقت نهفته است؟ خیر. دولت های سرمایه داری برای نجات نظام سرمایه داری از سقوط، میلیاردها دلار از پول مردم را هزینه نجات این بانک ها و موسسات ورشکسته کردند. با روش این دوستان لابد باید برای این سیاست ها نیز هورا کشید. آیا تفاوت ماهوی میان این دو سیاست وجود دارد؟ دولت سرمایه دار به نجات سرمایه دار و سرمایه داری آمده است. این حقیقت نهفته در این اقدامات، علیرغم تفاوت در ابعاد و عرصه ها است. آنگاه باید از اتحادیه آزاد کارگران پرسید، که چرا بابت اقدام دولت برای نجات سرمایه دار، به کارگران تبریک می گوید؟ چرا این اقدام را بعنوان دستاورد کارگران قلمداد می کند؟

دیدگاه حاکم بر این تشکل و تشکل های مشابه، که به اشتباه عده ای آنها را تشکلات کارگری می خوانند، آنها را به چنین استنتاجاتی می رساند. آنها از منافع و موقعیت فوری و دراز مدت کارگران حرکت نمی کنند. از ایده ها و ایدئولوژی رفرمیستی - سندیکالیستی شان حرکت می کنند. اگر چنین جریاناتی دارای نفوذ واقعی میان کارگران باشند، نه تنها مبارزه جاری را به انحراف و شکست می کشانند، بلکه افق تنگ و کوتاه بین رفرمیستی را بر جنبش کارگری

سقوط بلوک شوروی و حاکمیت تاجریسم و ریگانیسم در بسیاری از کشورها بخش گسترده ای از خدمات به بخش خصوصی واگذار شد و این مساله موجب وخیم تر شدن شرایط کار کارگران و کارکنان گردید. اتحادیه های کارگری در مقابل خصوصی کردن مقاومت و اعتراض کردند. در چنین شرایطی مقاومت در برابر خصوصی کردن بعنوان یکی از خواست های کارگران می تواند موضوعیت داشته باشد. زیرا خصوصی شدن بلافاصله اخراج عده ای از کارگران، تحمیل شدت استثمار بر بقیه و کاهش امنیت شغلی کارگران را بدنبال خواهد داشت.

اما آیا این مساله در مورد هر جامعه ای و هر شرایطی صدق می کند؟ پاسخ منفی است. تجربه سرمایه داری نیمه دولتی دوران میرحسین موسوی را از یاد نبرده ایم. این سیاست ممکن است باب طبع توده ایست ها بوده باشد، اما کارگران سیاست های ضد کارگری این رژیم را دست اول آزموده اند. آیا واقعا دولتی شدن یک واحد تولیدی در ایران را باید به نفع کارگران ارزیابی کرد؟ آیا دولت استثمار کمتری نسبت به سرمایه دار خصوصی بر کارگران تحمیل می کند؟ شرایط کار بهتری را برای آنها تامین می کند؟ آیا شرایط کار کارگران البرز پس از دولتی شدن این کارخانه بهتر از قبل خواهد شد؟ اینها آن سوالات اساسی است که باید پاسخ گیرد. اما "اتحادیه آزاد کارگران" و دیگر تشکلاتی که با خوشحالی شیرینی پخش کردند، به این سوالات نه تنها نمی پردازند، بلکه اصولا توجهی به آن نیز ندارند. دیدگاه سنتی چپ توده

دولتی کردن یک سیاست کارگری یا سرمایه دارانه؟

تاریخا جریانات رفرمیستی و سندیکالیستی دولتی کردن را در جهت منافع کارگران قلمداد کرده اند. یک جریان گسترده درون جنبش چپ منتسب به کمونیستی، سوسیالیسم را همان دولتی کردن می داند. عملا تفاوتی میان سرمایه داری دولتی و سوسیالیسم قائل نیست. اینها مقوله اجتماعی کردن وسایل تولید و مبادله، یک رکن اساسی استقرار سوسیالیسم را همان دولتی کردن فهمیده اند. یک مبحث مهم و پایه ای در تحلیل از شوروی بر همین مقوله و تفاوت میان دولتی کردن و اجتماعی شدن وسایل تولید و مبادله بوده است. آن گرایشاتی که شوروی را سوسیالیستی ارزیابی می کنند، اساسا بر مبنای همین سوء درک و سوء تعبیر از مقوله مارکسیستی اجتماعی کردن وسایل تولید و مبادله به این ارزیابی می رسند. بر مبنای همین درک نادرست و وارونه از سوسیالیسم، گرایش رفرمیستی درون جنبش کارگری همواره و در هر شرایطی کاملا از سیاست های دولتی کردن دولت های متبوع دفاع کرده است.

اما سوال اینجاست که آیا دولتی کردن به نفع کارگران است؟ بشرط آنکه دولتی کردن را همان چه که هست بنامیم، یعنی یک سیاست سرمایه دارانه و افق رفرمیستی دولتی کردن را به افق کارگران بدل نکنیم، دولتی کردن در برخی شرایط می تواند شرایط بهتر کار را برای کارگران فراهم کند. بطور نمونه در دهه 60 و 70 میلادی در کشورهای اروپای غربی، برخی صنایع و بویژه بخش خدمات عمدتا دولتی بود. به این ترتیب کارگران و کارکنان این بخش از ایمنی شغلی و شرایط کاری بهتری برخوردار بودند. در طول دهه 80، پس از

"اتحادیه آزاد کارگران ایران" طی اطلاعیه ای با شادی "حکم خلع مالکیت از کارفرمای کارخانه (لاستیک البرز) و واگذاری آن به شرکت سرمایه گذاری سازمان تامین اجتماعی" را بعنوان یکی از دستاوردهای مبارزه کارگران ارزیابی کرده و به کارگران لاستیک البرز تبریک گفته است. بلافاصله چند تشکل دیگر نیز این اتفاق را به کارگران تبریک گفتند. هر کارگر و کمونیستی در قبال این خبر با این سوال روبرو می شود: آیا این واقعا یک دستاورد جنبش کارگری است؟ آیا کارگران باید از این مساله خشنود باشند؟ آیا این اقدام در موقعیت کارگران تاثیر مثبت می گذارد؟

یک رهبر کارگری باید برای تمام این سوالات پاسخ داشته باشد. این اطلاعیه از "خلع مالکیت کارفرما" سخن می گوید. طرح واقعه یا فرمولبندی آن به این شکل، ظاهری رادیکال به مساله می دهد. زمانی که یک تشکلی که خود را مدافع کارگران می نامد از خلع مالکیت کارفرما سخن می گوید، تصویری که بلافاصله به ذهن متبادر می شود، خلع مالکیت از کارفرما توسط کارگران است. و فقط در این صورت نیز هست که خوشنودی یک تشکل مدافع حقوق کارگر و تبریک و تهنیت آن معنا خواهد داشت. اما خیلی سریع خواننده متوجه می شود که رژیم اسلامی از کارفرما خلع مالکیت کرده است. این به زبان عامه فهم، یعنی دولتی کردن کارخانه.

اما چرا این دوستان همین عبارت را استفاده نمی کنند؟ چه قصدی در پس این مساله نهفته است؟ به این سوال خواهیم پرداخت.

خلع مالکیت کارفرما یا دولتی کردن؟...

سعید مدانلو

حاکم می کنند. زمانی که حقیقت نهفته پشت اقدام رژیم اسلامی را درک کنیم، متوجه می شویم که چرا این اقدام را "خلع مالکیت از کارفرما" نامیده اند. به این خاطر که رژیم اسلامی در میان کارگران بی آبرو تر از آن است که دولتی کردن هیجان و شوقی در آنها ایجاد کند. استفاده از القاب و توصیفاتی که با عمل مستقیم و رادیکال کارگر تداعی شود، بهتر می تواند این سیاست را به خورد کارگران بدهد.

باید چنین سیاست هایی را نقد و افساء کرد. باید کارگران را از زیر نفوذ چنین ایده ها و تفکرات راست خلاص کرد. چنین تفکراتی کارگران را بعنوان بردگان دائم العمر سرمایه می شناسد. در این شرایط سخت و مشقت باری که بر طبقه کارگر تحمیل شده است، کارگران باید با اتکاء به نیرو و تشکل خود از طریق اقدامات کارگری در مقابل سرمایه و دولت سرمایه اسلامی بایستند. در این شرایط کنترل کارگری تنها راه مترقی، کارگری و عملی است. دولتی کردن راه حل دولت سرمایه برای حفظ نظام سرمایه است، نه برای تامین نیازهای کارگران. دولتی کردن دزدی از کارگران دوا نمی کند. جنبش کارگری باید خواهان اعمال کنترل کارگری بر واحد های تولیدی باشد و این سیاست های ضد کارگری را نقد و طرد نماید. *

احمدی نژاد و مکانیزم ظهور امام زمان!



لاریجانی رئیس قبیله مافیایی مجلس اسلامی، شهردار قم با یک رقم مطول الارقام پول، غییش زده است. پس تا اینجا دوتا آدم غیبی در قم وجود دارد. منتها این دومی بجای توی چاه رفتن در بستوی خانه یکی از همین آیت الله های اسم و رسمدار قایم شده. مصباح یزدی این وسط مشکوک میزند. نمیدانم شاید هم تا حالا طرف سر از کانادا و یا استرالیا در آورده باشد. چندان نباید نگرانش باشند. همین روزها یک شعبه کوچک سرمایه اسلامی آنجا باز میکند.

چیزی که این وسط قابل توجه است این است که شهردار قم دزدی کرده و غییش زده منتها لاریجانی در ادامه اظهار این خبر، ملاحای قم را به کنار گذاشتن تفرقه و چند دستگی اندرز میدهد. معلوم میشود که بالا کشیدن این رقم کلان کار یک نفر نبوده. با توجه به گفته لاریجانی، مثل روز روشن است که در میان دعاها و کشمکشهای دستجات اسلامی هر یک به ذعامت یک یا چند آیت الله عمده کلان، یکی از دستجات، پول و شهردار را با هم غیب کرده.

خب، برویم سر داستان احمدی نژاد. او میگوید، "امام بیکار ننشسته، مدیریت میکند جهان را". راستش اگر این حرف احمدی نژاد درست باشد با این اوضاع وخیمی که هم اکنون جهان به آن مبتلاست، باید آفتابه گرفت به این مدیریت. مخصوصاً به مدیریتش در سرزمین "گل و بلبل" عمه جان و شرکا، باید دوبار نه بلکه سه بار آفتابه گرفت.

صفحه ۱۳

تلاطمات به مراتب حادثتری در داخل دستگاه و کل ابواب جمعی ریز و درشت حاکمیت اسلامی میشود. منتها من فعلاً کاری به این بررسی ندارم. قصدم این است که یک نگاه "اجتماعی-سیاسی" تری به حرفهای او داشته باشیم. از این بابت هم لابد هر کسی نظر خودش را دارد، برخی همنظرند، برخی هم اختلاف نظر دارند. من هم نظری دارم. فکر کردم بد نیست شما هم بشنوید.

فکرکنم احمدی نژاد از این نظر درست میگوید که آمریکاییها و بطور اعم غربیها آگاهانه و حساب شده به عراق حمله کردند. نشانش هم بمب گذاشتن توی حرم عسکرین بود. معروف است که این مکان سردابه ای داشت که "امام" وقتی که خردسال بود رفته بود در آن و دیگر برنگشته بود. هرچه چراغ بردند و گشتند او را در سردابه نیافتند. گفتند از اینجا نقب زده رفته به چاهی که نزدیک اینجاست. خب، تصورش را بکنید. چرا داخل چاه بمب نینداختند؟ لابد فرصت دادند که امام به ایران فرار کند. بعد از آن بود که "امام" به مملکت "گل و بلبل" پناهنده شد و در کنار عمه جانش کلی برایش چراغانی کردند. ولی هنوز وقت ظهور نبود. لطفک دوباره مجبور شد برود ته چاه. همین روزها خلاص میشود. حالا دیگر آخرهای ته چاه ماندش است.

میدانند که حکومتشان بالقوه از جانب مردم تهدید میشود. لیرغم افت و خیزهای موجود در تعرض جامعه به کل حاکمیت، شبح تهدید برای درهم پیچیده شدن طومار اقتدارشان یک لحظه ترکشان نمیکند. روزنامه هایشان شروع کرده اند دزدی گرگیهای های همدیگر را لو دادن. تنها یک فقره بنا به گفته

احمدی نژاد در سالن نسبتاً بزرگی وعظ میکند که بجز خودش همه بدون استثناء عمامه به سر دارند. جالب است تا حالا نه دیده و نه شنیده بودیم و نه به خیالمان میرسید که یک عمامه ندار برای یک سری عمامه دار وعظ کند. انگاری دوره آخر زمان است. خر دجال همین دور و بر است. سر و کله ش دارد پیدا میشود.

من حوصله کردم و قسمتی از عین حرفهای نامبرده را روی کاغذ ثبت کردم. فکر کردم بد نیست من هم کمک کنم تا تعداد بیشتری آنرا بشنوند. میگوید: "بعضی ها ظاهر دشمن را میبینند. باطنش را نمیبینند یا توجه نمیکنند. همینهایی که اومدند عراق را اشغال کردند، درسته ظاهرش اینه که اومدند نفتو ببرند، منطقه را بچاپند. میری یک لایه پشتش میبینی اینها تحلیل دارند. مطلع شدند که بناست در این منطقه یه اتفاقی بیفته. یک دست الهی بیرون بیاد و ریشه ظلم را در جهان بکند.

توی) خودشون این حرفها رو دارند میزنند. اونها اینقدر توجه دارند به قضیه. بعضی ها توجه دارند به قضیه. بعضی ها خیال میکنند امام در این غیبت (تلفظ آخوندی غیبت) رفته یه جایی مشغول زندگی خودش، کاری به کار عالم نداره. چون اگر کاری به کار عالم نداشت، وجودی باقی نمیموند. همه هستی به هم میریخت. امام مدیریت میکند جهان رو"

امیدوارم شما هم تا آخر حوصله کردید و حرفهای ایشان را بدون اینکه عصبی بشوید خواندید. لابد بسیاری خواهند گفت که این حرفهای معمول جناح بندیهای داخل حکومت است که رو به هرچه بیشتر داغ شدن میرود. این حرفشان هم درست است. میتوان از این زاویه هم به آن نگاهی کرد که آینده جمهوری اسلامی دارد دستخوش

به حزب

اتحاد کمونیسم کارگری

کمک مالی کنید!

حزب برای گسترش

فعالیتهايش نیازمند

کمک مالی شماست!

ایجاد تشکل توده ای کارگری

مروری مجدد بر تلاشهای تاکتونی

سیاوش دانشور



از فعالین کارگری تشکیل شده است. نام اتحادیه آزاد که اقتباسی از Free Trade Union است که در دور جنگ سرد در مقابل اتحادیه ها و تشکلهای کارگری دولتی در بلوک شرق شکل گرفت، تمایزی در عمل سیاسی با نهادهای فعالین کارگری دیگر نتوانست از خود نشان دهد. این اتحادیه نه توانست دردی از کارگران بیکار دوا کند یا به تشکل درصد بسیار محدودی از آنها کمک کند و نه توانست در محیطهای کار تشکلی کارگری ایجاد کند. اگرچه کمیته های دیگر در روندی به این نتیجه رسیدند که تشکل کارگری نیستند بلکه صرفا و در بهترین حالت جمعی از فعالین کارگری هستند، اتحادیه اما از قرار از فاز تلاش برای ایجاد تشکل به خود تشکل رسیده است!

مابقی کمیته ها و تعداد نشریاتی که منتشر میشود و بخش زیادی از آنها حتی دست کارگران فعال نمیرسد نیز کاری در زمینه ایجاد تشکل کارگری پیش نبردند بلکه هر کدام گوشه ای از جنگ مواضع و نظریات در میان فعالین کارگری متشکل در این نهادها بودند.

سنت و بستر مشترک

خصوصیت بارز و مشترک همه این تشکلهای اینست که بیرون محیط کار و زیست کارگران تشکیل شده اند و فعالیشان اساسا در محیط کار و زندگی طبقه کارگر نیست. تشکل کارگری بنا به تعریف توسط خود کارگران و در محیطهای کارگری ایجاد میشود. ساختن تشکل توده ای کارگران امر خود کارگران است. اما ما اینجا با روندی تماما متمایز و سنتی عجیب روبرو هستیم. کسانی که در هر اظهار نظر این و آن را "قیم" کارگران نام میگذارند و کارگر را بی نیاز از حزب و تشکل حزبی میدانند و چه بسا در مواردی آگاهانه علیه احزاب سیاسی کمونیستی بیشتر از سرمایه داران تبلیغ میکنند، ناگهان خود به "قیم" و "تشکل" کارگرانی تبدیل شدند که شانس نداشتند حتی

تشکل کارگری یا حتی کمک به ایجاد آن، بلکه ایجاد نکردن هیچ نوع تشکلی و داغان کردن همین جمع از فعالین کارگری بوده است.

مدتی بعد در اواخر بهمن ۸۵ "شورای همکاری تشکل ها و فعالین کارگری" شکل گرفت که خود آنها آن را بستر اتحاد عمل تعریف کردند. در این شورا، دو کمیته پیگیری و هماهنگی و محافل دیگری مانند "انجمن فرهنگی حمایتی کارگران (آوی کار)"، "اتحاد کمیته های کارگری"، "جمعی از فعالان کارگری"، و در اوایل دانشجویان آزادخواه و برابری طلب را در خود جا داده بود. البته هیچ **تشکل واقعی کارگری** عضو این شورا نبود و شورا صرفا تلاشی برای پر کردن شکافهای جمعهای فعالین بود. آنها راجع به اختلافاتشان هرچه میگفتند در حقیقت اما شورا بیان **سنت و بستر واحد** همه این فعالین بود. فعالیت این شورا تاثیری بر روند افتراق و دعوای سکتاریستی کمیته ها نگذاشت و عملا نتوانست از قامت یکی از این محافل و جمعهای فعالین کارگری و فعالین سیاسی فراتر برود و امروز نیز کمترین تحرک را دارد. این شورا هم مانند کمیته های دیرگیرنده اش در ایجاد تشکل کارگری و یا کمک به ایجاد آن تاکنون نقشی نتوانسته ایفا کند.

"اتحادیه آزاد کارگران ایران" همان اتحادیه سراسری کارگران اراچی و بیکار است که در مجمع عمومی فروردین ۸۷ در منگنه تناقضاتش تغییر اسم داد. این اتحادیه هم اساسا از کارگران بیکار، فعالین سیاسی بیرون محیط کارگری و تعدادی

داستان نیاز "آموزگار" به آموختن است و نه واقعیت "ناآگاهی" و صفحه سفید کارگران. تردیدی نیست این دیدگاه ویژه کمیته پیگیری نیست و تقریبا در تمام این نهادها کم و بیش یک فرض است. اما اگر نقطه عزیمت تشکلی از فعالین سیاسی که خود را "فعال جنبش کارگری" معرفی میکنند این باشد، روشن است که به ایجاد تشکل واقعی کارگران هیچوقت منتهی نمیشود. کمیته پیگیری بعد از سالها نه فقط منشا ایجاد تشکل کارگری نشد بلکه خود تدریجا مضمحل و حاشیه ای شد.

کمیته هماهنگی که مدتی بعد در مقابل دیدگاه "نگاه به بالای" کمیته پیگیری برای ایجاد تشکل کارگری تشکیل شد، بعد از دوره ای برسر اختلافات سیاسی و مسائل اساسا حاشیه ای به دو دسته تبدیل شد. بحثهای کشف درون کمیته هماهنگی معضلات واقعی و جاری مبارزه کارگری نبود بلکه معضلات فعالین سیاسی و طیفی از فعالین کارگری بود که در عین حال که به احزاب سیاسی فحش میدهند اما خود سنت عقب مانده ترین احزاب سیاسی غیر کارگری را در بحثها و مناسباتشان منعکس میکردند. نتیجه این بحثها نه پیشروی برای ایجاد تشکل کارگری بلکه پیشروی به سنت فرقه ای بود. امروز جناحی با نام "کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری" و جناح مقابل با نام "کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکلهای کارگری" با یک آرم و یک شعار واحد فعالیت میکنند. تردیدی نیست سیاستها و نگرش و تاکتیکهای متفاوتی در هر دو بخش کمیته هماهنگی وجود دارد. نه اولی آنتی حزب کمونیستی اش را به یک سنت آنارشویی تمام عیار ارتقا داده است و نه دومی "کمکی" برای ایجاد تشکل کارگری در مقابل اولیها صورت داد. معلوم شد که آن همه بحث مملو از اتهام زنی و سطح پائین نه برسر تعجیل در ایجاد

هدف این یادداشت طرح سوالی ساده است که پیشتر ما به آن پرداخته ایم: آیا تلاشهای جمع های مختلف فعالین سیاسی و کارگری (کمیته پیگیری، کمیته هماهنگی، اتحادیه و غیره) به ایجاد تشکلهای توده ای کارگری منجر میشود؟ آیا اصولا این جمعها در قامت کنونی چنین ظرفیت و امکانی را دارند؟ خصلت مشترک این نهادها علیرغم اختلافات و تفاوتهاشان کدام است؟ نتایج کار تاکتونی این نهادها چه بوده است و چه چشم اندازی در تداوم فعالیت و سیاست و سنت کاری تاکتونی خود دارند؟

تلاشهای ناموفق تاکتونی

در سالهای اخیر و به تناسب تغییر تناسب قوای سیاسی در جامعه تلاش برای ایجاد تشکلهای کارگری افزایش یافت. "کمیته پیگیری ایجاد تشکلهای آزاد کارگری" اولین اقدام نسبتا قابل توجه بود که بدلیل سیاستها و افق حاکم بر آن - یا لاقابل بخشی از آن- در همان ابتدا عقیم ماند و امروز بجز تعداد معدودی فعال اثری از آن نمانده است. به این حکم درخشان توجه کنید: "طبقه کارگر ایران دوران طفولیت خود را میگذراند و کاغذ سفیدی است که هنوز چیزی روی آن نوشته نشده است!" این اظهار نظر فعال این کمیته آقای داراب زند است. تصور کنید در کشوری انقلاب کرده که طبقه کارگرش تاریخ جنبش شورائی را پشت سر دارد، طبقه کارگری که سنتها و گرایشات اجتماعی و خطوط سیاسی در آن بیشتر از عیان است، کشوری که در آن اعتصاب کارگری علیرغم "حرام" بودنش از سر و کول حکومت و سرمایه داران بالا میروند، کسی که قرار است تشکل کارگری "ایجاد" کند برای ما از توده بیشکل سلولی کارگران سخن میگوید! این همان

ایجاد تشکل توده ای کارگری

مروری مجدد بر تلاشهای تاکنونی ...

اینها را ببینند. تردیدی نیست که معدود فعالان و اعضای در این کمیته ها فعال کارگری در محیط کار خود هستند و یا کم نیستند که سابقه فعالیت در جنبش کارگری دارند. یا بسیاری از کسانی که از تشکیل بویژه دو کمیته هماهنگی و پیگیری در ابتدای تشکیل شان حمایت کردند کارگر بودند. اما امروز نه از آن کارگران و امید اولیه شان خبری هست و نه این کمیته ها حتی توانستند در صدی ناچیز از این کارگران را به فعال ایجاد تشکل کارگری در مراکز کارشان تبدیل کنند. جمع جبری آنها در بیرون محیط کار به تنها هدفی که نرسیده است همان فلسفه وجودی پیدایش آنها یعنی ایجاد تشکل کارگری بوده است. همین معضل خود موضوع بحث مکرر بسیاری از فعالین در جلسات مختلف بوده است. تصور اینکه در نهادی از فعالین کارگری که رسالت خود را ایجاد تشکل کارگری قرار داده است مرتباً این بحث طرح شود که باید با کارگران تماس گرفت و برای متشکل کردن آنها تلاش کرد خود موضوعی عجیب و وارونه است. سبک کار این نهادها بسیار شبیه و کپی مطابق اصل چپ سنتی است که کارگر را از محیط کارش میکند و به هسته مربوطه سازمانش وصل میکرد. تفاوتی اگر هست اینجا صرفاً پسوند و صفت "کارگر" اضافه شده است اما در دنیای واقعی با سوخت و ساز و اعتراض و اعتصاب کارگر در پهنه آن جامعه ربطی ندارند. راساً بعنوان آنتور فعاله اعتراضات و یا سازماندهندگان و متشکل کنندگان کارگر در اعتصابات عمل نمیکند. حتی بعنوان کسانی که ادعا میکنند باید حامل "آگاهی" بدرون کارگران "فاقد آگاهی" باشند، نتوانستند به اندازه سندیکالیستها در مورد ایجاد تشکل کارگری قدمی جلو بردارند و روز به روز دچار معضلات خانگی و افتراق بیشتری شده اند. البته بسیاری از اینها نه فقط نقدی به سندیکالیسم

مصلحین اجتماعی و روشنفکران پیامبر گونه باشد محصول قوانین مادی زندگی و کار طبقه کارگر است. ناآگاهی بعنوان مقوله ای نسبی همواره میتواند در میان متشکل ترین کارگران هم وجود داشته باشد. بی افقی سیاسی، غیر سیاسی گری، سکتاریسم، محدود بینی های صنفی و رشته ای که انعکاسی از تقسیم کار در همین جامعه است، تسلط گرایشات ارتجاعی و ضد کارگری در میان کارگران و غیره میتواند اشکال مختلف ناآگاهی و ناآمدگی باشد. اما نفس دفاع از خود، نفس تشخیص منافع متمایز با بورژوا برای هر کارگر نسبتاً جدید در محیط کار، نفس خواستن حق و منفعت خود آنطور که در هر دوره درک میشود، همواره و بطور عینی وجود دارد و همین پایه مادی شکل گیری تشکلهای کارگری است. کسانی که جنبش کارگری را "لوح سفید" مینامند و یا نقش پیامبر "آگاهی" از بیرون به درون جنبش کارگری را برای خود قائل اند، دارند صریحاً مبارزه طبقاتی و اشکال متنوع بروز آنرا انکار میکنند. معلوم نیست بر اساس این دیدگاهها که متاسفانه اینروزها زیاد شنیده میشود، این همه جدال سرسخت و نابرابر کارگران از کجا آمده است؟ پاسخ این خط عموماً اینست که اینها مبارزات "خودبخودی" و "صنفی" طبقه کارگر است! گویا این توده عظیم هرازچندگاهی جائی صرفاً و آنهم بصورت شرطی واکنش نشان میدهد!

بنابراین این بحث که اینروزها زیاد شنیده میشود که "کارگران ناآگاهند"، قبل از آنکه یک واقعیت پایه ای و مانع سر راه متشکل شدن باشد یک توجیه خام سیاسی عدم موفقیت خطی است که تاکنون دنبال شده است. کارگران هر جا جمع شدند و قدرتشان را احساس کردند، حتی آنجا که توسط سازمانهای پلیسی و ضد کارگری برای اهداف معلوم جمع شان میکنند، صدایشان بلند شده است. سوال

بعنوان یک خط مشی و یک گرایش معین در جنبش کارگری ندارند بلکه در موارد زیادی دنباله رو سندیکالیستها میشوند. آنجا هم که مرزی با خط رفرمیستی دارند، تمایزی صرفاً نظری و ایدئولوژیک است و نه تمایزی اجتماعی و یا سنتی متمایز و رادیکال و ریشه دار در جنبش کارگری. خط حاکم به فعالیت این کمیته ها و نگرش شان به جنبش کارگری و امر تشکل در اساس خود منکی به دیدگاههای چپ رادیکال غیر کارگری است. نگرش و دیدگاه و مواضع سیاسی و تئوریک همان است، سنت و سبک کار همان است، حتی در موارد زیادی فعالین همانند. و بالاخره سوال ایجاد تشکل کارگری علیرغم تلاشهای دلسوزانه و نیت خیر و فداکاری و به زندان رفتن این و آن بقوت خود باقی است و تاکنون پاسخی نگرفته است.

"کارگران نا آگاهند"

برای کارگر ایجاد تشکل و نهادی که بتواند منفعت واقعی و مادی و روزمره و درازمدتش را حراست کند نیاز به تحلیل های آنجانی و بویژه بردن "آگاهی" تخصصی به میان کارگران ندارد. تردیدی نیست کارگر مبارز نیاز دارد مارکسیست و کمونیست باشد، نیاز دارد درکی روشن از افق مبارزه کارگری داشته باشد، نیاز دارد انترناسیونالیست باشد، اما مخالفت با سرمایه داری و وجود سنتها و گرایشات تاریخی شکل گرفته در جنبش کارگری و از جمله وجود گرایش سوسیالیستی و کمونیستی یک واقعیت غیر قابل انکار و بدیهی است. کارگر طبیعتاً از انزوا و اتمیزه بودن خوشحال نیست. افراد و "تشکل گریزی" آنها بعد چند دهه در یک جامعه سرمایه داری و تحولات سیاسی مهم فرهنگ رایج و مسلط در میان کارگران نیست. اساساً نفس متشکل شدن و شرکت در مبارزه طبقاتی قبل از آنکه محصول کار فکری و بردن "آگاهی" و "بستر سازی"

واقعی اینست چرا این کمیته های مختلف فعالین در میان این دریای فقر و بالا کشیدن نان سفره کارگران توسط سرمایه داران در مبارزات وسیعی که هر روز در جریان است نقشی ملموس ندارند و در بسیاری موارد اساساً نقشی ندارند؟ چرا این فعالین کارگری و میشران آگاهی و انسجام طبقه خود به گزارشگران و دنباله روان هر تحرک و سیاست غیر کارگری تبدیل شدند؟ این نهادها هر کدام و با اتکا به جمع مربوطه چند اعتصاب را با صلاحیت پیش برده اند و چه درجه ای در تشکل کارگر در متن مبارزه با کارفرما دخیل بودند؟ چه درجه ای به تشکل نسبی و اتحاد کارگران کمک واقعی کردند و میتوان گفت که نتیجه کار این فعالین این ثمرات و دستاوردهای معین را داشته است؟ کارنامه این جمعهای متعدد در جنبش کارگری چیست؟ آیا این دوستان از خودشان سوال نمیکند که چرا بیشتر رهبران کارگری باتجربه و دخیل در اعتراضات و اعتصابات کارگری نه وارد این تشکلهای میشوند و نه حتی آنرا جدی میگیرند؟ آیا معضل از جانب آنهاست یا اینکه با نگرش و سنت سیاسی و سبک کاری و دیدگاه این کمیته ها به تشکل کارگری مسئله دارند؟ آیا مباحث سیاسی و تئوریک و تاکتیکی این فعالین از جنس نبردهای فکری میان گرایشات اجتماعی در جنبش کارگری بین المللی و یا حتی خود ایران است؟ و بالاخره کارگر اعتصابی در هر گوشه ایران حق ندارد از خود بپرسد که شمائی که برای ایجاد تشکل کارگری تلاش میکنید چرا در کنار اعتصاب و اعتراض من و در محیط زندگی من خبری ازتان نیست؟ حق ندارد بپرسد که چرا نفس وجود شما به ارتقای موقعیت و حرمت من ترجمه نشده است؟

زمانی در کتابها میخواندیم که یک کمونیست یا "یک سرخ" به منطقه ای آمده است. بلافاصله سرمایه داران آن منطقه دچار وحشت میشدند و کارگران دچار هیجان و تحرک طولی نمیکشید که اعتصاب و

ایجاد تشکل توده ای کارگری

مروری مجدد بر تلاشهای تاکنونی ...

اعتراض علیرغم وجود جاسوسان و تفنگچی های کارفرماها منطقه ای را میخواباند. در این اسناد تاریخی نقش آژیتاتور و رهبر کمونیست و سوسیالیست مثل یک ماده عظیم انفجاری بود که هرجائی را بهم میریخت و حرکت طبقه کارگر را علیه سرمایه شکل میداد. امروز با پدیده ای روبروئیم که انواع کمیته ها و نهادهای مدعی "ایجاد تشکل کارگری" را داریم که صرفا مدح تشکل را میگویند و به تشکل مادی و واقعی و ملموس کارگر در کارخانه و محیط زندگی اش کاری ندارند. این تناقضات امری معرفی نیست، بلکه و اساسا امری اجتماعی و طبقاتی است. محصول سلطه سنگین دیدگاههای چپ رادیکال و سنتی و غیر کارگری بر ذهنیت و فعالیت و سنت کار این فعالین است.

فاکتور اختناق

در بحث ایجاد تشکل توده ای کارگری نمیتوان فاکتور اختناق را ندیده گرفت یا آن را بسادگی دور زد. برای هر سوسیالیست و مارکسیستی باید این فرض باشد که اختناق پایه حکومت سرمایه داری در ایران است. اختناق رکن اصلی اعمال قهر طبقاتی و دولتی بورژوازی است و نا تغییرری زیر و رو کننده همواره وجود دارد. اما این بدهیت سیاسی دیگر نمیتواند تماما توجیه این نوع فعالیت و این نوع سبک کار و این نوع نگرش به جنبش کارگری باشد. اختناق در مختنق ترین جوامع نیز امری ثابت نیست بلکه تابعی از موقعیت قدرت دولتی و طبقات حاکم است. تابعی از تناسب قوای طبقاتی و شرایط عمومی تر سیاسی جامعه است. اختناق فرض و رکن مهم سرمایه داری بویژه در کشورهایمانند ایران است اما ثابت نیست و نمیتوان به آن بعنوان فاکتوری ثابت نگاه کرد. اختناق قابل شکستن است. قدرت و زور را

در مقابل یک پدیده بنام اختناق عکس العمل واحد نشان میدهند. کسی که فکر میکند و توهم اینرا دارد که با مانور و پرسه زدن در کردورهای اداره کار میتواند فلان نهاد را ثبت کند و قانونیت آن را بگیرد از همین حالا دارد برای رئیس شدن خودش نقشه میکشد. چنین سیاستی به کارگران سهل است، به همان جمع کوچک فعالین کارگری هم نمیتواند متکی باشد. بلکه ناچار است مرتبا با دور زدن و روشهای منحط چپ فرقه ای اموراتش را زیر پرچم "تشکل کارگری" پیش ببرد.

اینجا باید این فرض اساسی را تاکید کرد که ما هیچ گونه مخالفتی با ایجاد جمعهای مختلف کارگران یا فعالین کارگری و این کمیته ها نداریم. نه فقط مخالفتی نداریم و فکر میکنیم که کارگران باید در ظرفیتهای متنوعی متناسب با نیازهای مبارزه و زندگی طبقه کارگر متشکل شوند بلکه برایمان مثل روز روشن است که همواره در میان کارگران محافل مختلف، شبکه ها، گرایشهای اجتماعی، سنتهای مبارزاتی، اشکال معینی از اتحاد و سوخت و ساز درونی وجود دارد که در بسیاری موارد و بویژه در فقدان وجود تشکلهای توده ای و حزبی طبقه کارگر بار سنگین سازماندهی و رهبری مبارزات کارگری را بر دوش دارند. اما امروز دیگر روشن است و تقریبا همه قبول کردند که **تشکل کارگری توسط خود کارگران و در محل کار ایجاد میشود و نه توسط عده ای به نیابت از آنها و در بیرون محیط کار.** بحث برسر نفس وجود این نهادها نیست بلکه برسر ناتوانی این نهادها در رسیدن به هدفی است که اساسا تعریف آنهاست. این نهادها تشکل کارگری نیستند. خوشبختانه امروز بیشتر آنها این را اذعان میکنند. این نهادها بصورت کنونی نمیتوانند منشا هیچ نوع تشکلی بمعنای واقعی آن در میان طبقه کارگر باشند. این نهادها در بهترین حالت نوعی تشکل سیاسی برای حمایت از مطالبات کارگران

میتوان با قدرت و زور عقب راند. کسی که فعالیت کارگری را به گشت و گذار در کوه و دره و بدور از چشم آدمیزاد و محیط اجتماعی و شهری تنزل داده است حتما نمیتواند خراشی به اختناق وارد کند. بلکه اختناق را برسमित میشناسد و سعی میکند تنه اش به تن آن نخورد. کسی که اختناق را برای غیر ممکن بودن ایجاد تشکل کارگری تنوریزه میکند قصد ایجاد تشکل کارگری ندارد بلکه به آن قسم میخورد. وقتی دقت میکنید میبینید که این فاکتور اختناق نه در ایجاد کمیته پیگیری و نه در ایجاد انواع کمیته ها و محافل فعالین کارگری نقشی ندارد یا دستکم همان نقشی را ندارد که در تحلیل سیاسی در باره موانع ایجاد تشکل کارگری از جانب این نهادها ارائه میشود. این تناقض مهلک پاسخش این نیست که رژیم اسلامی وجود محافل کارگری را تحمل میکند اما وجود تشکل کارگری را تحمل نمیکند. یا اینکه امروز این اقدام ممکن است و در شرایطی دیگر اقدامی دیگر ممکن است. اگر واقعا امروز اختناق مانع ایجاد تشکل کارگری است پس این همه کمیته در انتظار چه نشسته اند؟ آیا راسا برنامه ای برای اختناق زدائی دارند؟ و بالاخره اگر اختناق مانع ایجاد تشکل است چرا کارگران شرکت واحد و اخیرا کارگران نیشکر هفت تپه تشکل شان را اعلام کردند؟ روشن است که سرکوب کارگران واحد و تهدیدات فعالین هفت تپه را همه میبینند. اما این دو تشکل محصول یک مبارزه جانانه و قهرمانانه و اجتماعی بود.

قرار بود تشکل کارگری در محیط کار و محیط زیست طبقه کارگر درست و اعلام شود و با پشتوانه قدرت توده کارگران خود را به دولت و کارفرما تحمیل کند. چنین سیاستی در اساس مغایر با سنت و سبک کار این نهادهای تاکنونی است. چه آنها که هنوز "نگاه به بالا" دارند و چه آنها که اولی ها را نقد میکنند و بر استقلال طبقه تاکید میگذارند هر دو یک کار میکنند و

هستند. از آنجا که حمایت از مطالبات کارگران و جلب حمایت برای این مطالبات، تا به ایران و جنبش کارگری مربوط است، مستلزم درجه ای از نفوذ در میان طبقه است، همین امر هم محقق نشده است. آنها در بهترین حالت پیامهایی را برای اینجا و آنجا در حمایت از اعتراضات کارگران صادر میکنند. آنها به اختناق کاری ندارند بلکه آن را در سیستم خود درونی کرده اند.

تابوی مجمع عمومی

یک مسئله بسیار شاخص شیوه برخورد این نهادها به سنت عمل مستقیم کارگری و جنبش مجمع عمومی است. در میان بخش نسبتا زیادی از این فعالین کمیته های مختلف، مجمع عمومی و تلاش برای گسترش آن به یک تابو تبدیل شده است. نه فقط در ادبیات آنها بر آن تاکید نمیشود بلکه عبارت "مجمع عمومی تشکل نیست" زیاد شنیده میشود. در صورتی در مبارزات کارگری زیادی مجمع عمومی یک ظرف اتحاد و ابراز وجود و تصمیم گیری است. در موارد موفقی مجمع عمومی نشان داده است که همه کارگران را در متن مبارزه نمایندگی میکند و قابلیت انسجام و اتحاد کارگر اعصابی را بالا میدهد. نشان داده است که این سنت فرجه را برای عریضه نویسی و چشم به بالا داشتن و دیپلماسی و دور زدن کارگر میندند، راه سازش و ترساندن نماینده کارگری را کور میکند و یا بدرجه زیادی غیر ممکن میکند، حتی مصونیت و امنیت فعال کارگری را بالا میدهد، بار آموزشی بالائی برای کارگر معترض دارد و قدرت اتحاد و یگانگی اش را به بهترین وجه بمیدان میکشد. در مورد مجمع عمومی و اصل دخالت **مستقیم و مستر** کارگر در امر تشکل کارگری زیاد گفته ایم و نوشته ایم. واقعا چه دلیلی میتواند وجود داشته باشد که بیشتر این فعالین که خود را "ضد سرمایه" و حتی سوسیالیست میدانند از روآوری به سنت عمل مستقیم کارگری و سنت شورائی استتکاف کنند؟ هیچ جا نمیتوانید که مجمع عمومی کارگران در فلان

ایجاد تشکل توده ای کارگری

مروری مجدد بر تلاشهای تاکنونی ...

اعتصاب و یا فلان کارخانه و قدرتی که بنمایش میگذارد مورد توجه و تحلیل این فعالین قرار گیرد و یا بسیار بندرت و بصورت امری حاشیه ای توجه آنها را جلب میکند. آیا این نشان از قوی بودن سنتی دیگر و سلطه نوعی "آگاهی" دیگر در میان این فعالین نیست؟ آیا در بحث و بررسی سنتهای مبارزاتی درون طبقه کارگر - و نه دیدگاه سیاسی و تئوریک این یا آن محفل - این تمایز تعیین کننده تر از مباحثی مانند اساسنامه و غیره نیست؟ آیا واقعا در شرایط امروز و بطور عملی حتی تشکیل سندیکا در شرکت واحد و هفت تپه میتواند در تداوم خود بدون اتکا به مجمع عمومی بقای خود را بصورت واقعی فرض کند؟ آیا در فقدان این مکانیزم و سنت اعتراضی که متکی به دخالت توده کارگر است همین روسای سندیکا ناچار نمیشوند در پارکها و خانه ها و کوه و کمر در مورد وضعیت شان جلسه بگیرند؟

به نظر من فعال کارگری که به مسئله مجمع عمومی و جایگاه مهم آن در توان تشکل طبقه کارگر بویژه در شرایط امروز بی توجه است، در اساس خود تشکل کارگری را چه سندیکا و چه شورا و غیره نفی میکند. به توان عمومی و تشکل عمومی و متنوع کارگر و ادامه کاری آن در مقابل سرمایه بی توجه است. لذا نمیتواند در مسیر ایجاد تشکل توده ای کارگری و به این اعتبار جدال روزمره با سرمایه و کارفرماها گام تعیین کننده ای بردارد. رویگردانی این فعالین از مجمع عمومی و سنت عمل مستقیم کارگری تصادفی نیست بلکه دقیقا ریشه در سنت سیاسی و نگرشی دارد که به فعالیت و کار این فعالین مسلط است. با این خط حتی نمیتوان یکقدم در مقابل سنت رفرمیستی و سندیکالیستی و تقویت سنت سوسیالیستی در جنبش کارگری برداشت.

تکیه بر سنت شورائی و مجمع عمومی کارگری و تلاش برای متشکل کردن کارگران در این ظرفیت در محیطهای کار و زیست وجود ندارد. من شخصا امیدی به ایجاد و مهمتر بقا سندیکا در شرایط فعلی ایران ندارم. علیرغم مخالفت ما با خط مشی سندیکالیستی و تاکید ما بر سنت شورائی و جنبش مجمع عمومی کارگری، سندیکا بعنوان شکلی از تشکل کارگران مورد حمایت ماست. ما همواره توان تشکل کل طبقه کارگر و منافع کل طبقه کارگر را مد نظر داریم و از هر تلاش کارگران برای ایجاد تشکل قاطعانه حمایت میکنیم. اما سندیکالیسم بقای خود را یا در حمایت جناحی از حکومت میبیند و یا تنها میتواند با اتکا به حمایت و حضور مستقیم و مستمر توده کارگران، یعنی با اتکا به مجمع عمومی کارگری سرپا بماند. در غیر اینصورت بعد از مدتی کارگران مرکز مربوطه احساس نمیکند که تشکلی دارند و در آن دخیل اند که قدرت و منافعشان را بطور مادی نمایندگی میکند. تنها سنت شورائی و مجمع عمومی کارگری میتواند هم فشار اختناق را پس بزند و هم به ایجاد تشکل مقدور کارگر در شرایط امروز جواب دهد.

کمیته ها و نهادهای کنونی به یک شیفت سیاسی نیاز دارند. ضروری است این دوستان صمیمانه ایندوره را بررسی و جمعبندی کنند و راجع به کارنامه شان و نقشی که در اعتراض و مبارزه و تشکل کارگر داشتند به جامعه و طبقه کارگر گزارش دهند. این تغییر نه تنها نیاز فوری متشکل شدن کارگران است بلکه به معضلات خود این تشکلهای فعالین کارگری هم بدرجه زیادی پایان میدهد. تجربه سالهای اخیر نشان میدهد که سنت فعلی که نه حزب است و نه تشکل توده ای، هم هر دو است و هم هر دو نیست، سنتی کارگری نیست. بلکه بازتاب نگرش تفکر چپ رادیکال و سنتی است که مانند طنابی به پای این بخش از فعالین

پیچیده شده است و قدرت و توان آنها را تحلیل مینماید. این سنت نه خود را با سنت رادیکال و کمونیستی کارگران تئیین میکند و نه با سنت سندیکالیستی و رفرمیستی. با هر دو بدرجات متفاوت مسئله دارد و با هر دو در زمینه هائی اشتراک دارد. آنچه که مسلم است این نوع فعالیت و کار غیر اجتماعی بیرون سوخت و ساز و مکانیزمهای واقعی جنبش طبقه کارگر قرار دارد. مهم نیست که عضو آن فعال کارگری و نماینده فلان کارخانه است یا کارگر بیکار و دانشجوی فارغ التحصیل یا فعال سیاسی سابق. سنت کار و فعالیت این نهادها، نوع نگرش شان به طبقه کارگر و مبارزات کارگری، دیدگاههای حاکم بر آنها، حساسیت و عدم حساسیت شان به سوالات واقعی و غیر واقعی، و بالاخره نتیجه پراتیک چند ساله شان نشان بن بست این خط است. چپ رادیکال در قلمرو جامعه بعنوان یک نگرش ظرفیت رشد و پیشروی ندارد. بازتاب این سنت سیاسی در میان فعالین این نهادها یا اعتراضات دانشجویی یا هر جنبش دیگری نیز کمابیش همین است. این کمیته ها و نهادها به نقدی پایه ای از این وضعیت برای برون رفت نیاز دارند. در غیر اینصورت حاشیه ای شدن و بی تأثیری مطلق و سبک و سباق فرقه ها نهایی است که در انتظار آنهاست.

آنچه واقعی است گرایشات اجتماعی و سنتهای سیاسی اند که در جنبش کارگری وجود دارند. اگر کسی واقعا با رفرمیسم و راستگرایی و اتکا به جناح ها و نهادهای دولتی سر دعوا دارد، میدان این دعوا در این کمیته ها و گلگشت ها نیست. بلکه معنی این جدال نفیا و اثباتا خود جنبش کارگری است. یعنی باید پرچم سنت و گرایش سوسیالیستی و کمونیستی را در متن و قلب و مرکز هر اعتصاب و اعتراض کارگری کوبید. با گرایشات اجتماعی نمیتوان بصورت فرقه ای روبرو شد. پاسخ سنتهای اجتماعی را باید با سنت اجتماعی داد. باید مکانیزم

امروز برای این فعالین مجمع عمومی به اجتماع خود آنها در جلسات محفلی تقلیل یافته است و بحثهای این مجامع نیز اساسا بحثهایی است که معضل همین امروز توده میلیونی کارگران نیست. این جدائی از مبارزه کارگری اتفاقی نیست. این جدائی یک تاریخ به قدمت قرن بیستم پشتوانه اش است. سنتی که مقولات رهبری و سازماندهی مبارزه جاری و واقعی کارگر را به تبلیغ و فراخوان و وبلاگها و سایتیهای غیر فعال و بعضا تعطیل و بخشا اخبار تزل داده است. یعنی همان روش چپ سنتی و غیر کارگری که اینبار اتیکت "فعالین جنبش کارگری" را دارد. این بازتاب و انعکاس این دیدگاه و سنت سیاسی است که بر دست و پای فعالین کارگری سنگینی میکند. چند سال طول میکشد تا جمعی از این فعالین در میان کورانی از بحث و کلی مطلب به این نتیجه ساده و بدیهی برسد که باید به ایجاد تشکل کارگری در محیط کار کمک کرد و البته از این "کمکها" متأسفانه تاکنون کارگرانی که در نبرد روزمره با ارتجاع سرمایه اند هنوز بهره ای نبرده اند.

شیفت سیاسی ضروری است

ترددی نباید داشت که علیرغم تلاش و حسن نیت فعالین متشکل در این کمیته ها و نهادها، چند سال گذشته نشان داده است که این خط به بن بست کامل رسیده است و تداوم آن نه تنها کمکی به ایجاد تشکل کارگری نمیکند بلکه به پراکندگی و خانه نشینی بیشتر همین فعالین منجر میشود. اگر کسی واقعا مسئله اش این نباشد که به هر حال جمعی و محفلی داشته باشد و کسانی در راس آن باشند، اگر مسئله اساسی و فوری امروز متشکل کردن جنبش کارگری در تمام اشکال و سطوح ممکن و مقدور آن باشد، اگر هدف این باشد که تلاش امروز ما باید بالقوه بتواند با هر تغییر در تناسب قوا به حرکتی جهشی و قدرتمند طبقه کارگر منجر شود، راهی جز

ایجاد تشکل توده ای کارگری

مروری مجدد بر تلاشهای تاکنونی ...

و کارکرد آن را شناخت. حتی آنجا که جدلی در قلمرو عقاید صورت میگیرد نمیتواند متکی به یک واقعیت اجتماعی و داده در جامعه نباشد. پیشروی سوسیالیسم کارگری و سنت عمل مستقیم کارگری در گرو اینست که این سنت لایه ای از رهبران و فعالین خود را جلو صحنه بگذارد و مبارزات کارگران را از زیر دست و پای تمایلات سازشکارانه بیرون بیاورد. تشکل واقعی کارگری را تنها این سنت میتواند شکل دهد و سرپا نگهدارد. در غیاب حضور فعال و ملموس و قدرتمند کارگران رادیکال و سوسیالیست در مبارزات جاری کارگران علیه کارفرماها و دولت مرتجع اسلامی، هر تلاش کارگران برای متحد شدن بناچار در چهارچوب سنتها و گرایشها دیگر واقعا موجود در جنبش کارگری قالب خواهد خورد. این اتفاقی است که مستقل از دعوای فعالین در این کمیته ها و تلاششان برای بردن "آگاهی" مهر خود را بر روند واقعی اوضاع میکوبد. کسانی که مکانیزم حرکت و تلاش کارگر معترض را نمیبینند و پاسخ روشنی برای آن ندارند، تنها میتوانند در جمعهای محدود انرژی خود را صرف کنند و میدان واقعی را برای جریانها راست و سازشکار خالی کنند. این عبارت که قدرت کارگر در اتحاد و تشکل اوست دیگر دارد به کلیشه تبدیل میشود اما متأسفانه برای تعدادی که خود را فعال جنبش کارگری هم معرفی میکنند هنوز این موضوع بیان پراتیکی و روزمره ندارد. کارگر لاستیک البرز با شهادت و قدرت اعتصاب میکند اما پرچمش اینست که مدیریت را دولتی کنید و نهادی مانند اتحادیه آزاد با زبان توده ایستی تغییر مدیریت را "خلع مالکیت" کارفرما نام میگذارد! این عبارت توخالی آدم را یاد "ملی کردن" های جمهوری اسلامی پس از انقلاب ۵۷ می اندازد که حزب توده با

حرارات از آن دفاع میکرد. کارگر البرز هنوز حقوق اش را نگرفته، معضلاتش تماما حل نشده، اوباشی رفته و اوباشی دیگر آمده است، اما این تعبیر وارونه و ناسیونالیستی روی مبارزه آنها گذاشته میشود. اگر کسی دنبال جدال با رفرمیسم و به سازش کشیدن مبارزه کارگری است باید همانجا باشد که کارگر داد میزند و با اتکا به سنتی متمایز و رادیکال آن را پس بزند. در بیرون این ماجرا و تیریک گفتن به آنها دردی را درمان نمیکند. بلکه با گرایش و سیاست ناسیونالیستی و ضد کارگری مربوطه اعلام همبستگی میکند. اینجا باید تصریح کرد که مبارزه کارگران البرز برحق است و جزوی از مبارزه طبقاتی. اما سیاست حاکم بر این مبارزه سیاستی راست است که تنها در غیاب سنت سوسیالیسم رادیکال امکان بروز و خودنمایی یافته است.

در ایران موجی از فقر و فلاکت و گرسنگی شدیدتر در متن بحران اقتصادی موجود و سیاست آزادسازی قیمتها در راه است. وضعیت بسرعت عوض میشود. نیاز به تشکلهایی که بتواند طبقه کارگر را در این جدال سربلند و پیروز بیرون بیاورد و در متن این جدال اتحاد کارگری را در مقابل طبقه سرمایه دار و دولتش تامین کند از نان شب واجب تر است. اگر فعالین این کمیته ها کاری میخواهند دراینمورد صورت دهند باید بدون فوت وقت و با تمام قوا پشت سنت شورائی و جنبش مجمع عمومی کارگری در محیطهای کار و زیست بروند. امروز کارگران کمونیست و رهبران کارگری پیشرو این خط مشی را پیش میبرند. باید به این جنبش پیوست. **عمل مستقیم کارگری عبارت کلیدی ایندوره است.** کسانی که منتظرند که بزرهای آگاهی معوج آنها بالاخره کارگران را تکانی بدهد بجائی نمیرسند. آنها، شاید علیرغم میل و نیت خیرشان، تنها کاری که میکنند، اینست که فضائی بیشتر برای گرایشها راست در جنبش کارگری فراهم میکنند. *

احمدی نژاد

و مکانیزم ظهور امام زمان...

از جهتی فکر میکنم که منظور مکلائی که برای ملاهای عمامه دار و عظم میکند، همین است که گفته باشد امام زمان جهان را با مدیریتش به قهقرا و دم پرتگاه میبرد. نتیجه منطقی حرف احمدی نژاد غیر این چه میتواند باشد؟ اتفاقاً پایه اعتقادی ظهور امام زمان همین است. اصولگرا و دوم خردادی ندارد. اعتقاد به اینکه "امام زمان وقتی می آید که فساد و تباهی و کشت و کشتار، همه دنیا را فرا گرفته باشد" را حتی اسلام دوستان خجولی از جنس "باید به اعتقاد مردم احترام گذاشت" هم نمیتوانند انکار کنند. نمیتوانند انکار کنند آنچه را که ما در شرعیات مدرسه میخواندیم و همان زمان کودکی با هراس فکر میکردیم چه خدای مخوفی، چه جلال بی رحمی، را ملاحظایی نظیر باهنر و بهشتی و امثالهم یاد بچه های مدرسه میدادند. تازه اینها "باسوادها" نشان بودند چه رسد به آیت الله های قم. همینجا ماهیت حکومت مافیای سرمایه اسلامی هم آشکار میشود که تداوم اقتدار سیاسی دم و دستگاشان تنها با توجیه فلسفه مهدویت و سبعت موجود در آن امکان پذیر است.

فلسفه امام زمان براین مبتنی است که مردم باید هرچه بیشتر و بیشتر زجر بکشند، چپاول و تباهی باید به حد اشباع برسد تا امام طاقش تنگ شود و ظهور کند. حسن کار در این است که این پروسه اسلامی ظهور امام زمان، زمان ظهور را معلوم نمیکند. مکانیزمش این است که هرچه زندگی مردم تباه و تباهتر شود، آقا رغبت بیشتری برای ظهور نشان میدهد. اتفاقاً احمدی نژاد با این حرف به مثابه رکابدار امام زمان، به حمله آمریکا و غرب به عراق و افغانستان هم کردیت الهی میدهد. کاری که آنها کردند هم بجز تباهی و نابودی زندگی مردم آن نواحی ثمر دیگری نداد. بنابراین، مطابق "دکترین مهدویت"، غریبها آمدند تا کمک کنند امام زمان زودتر ظهور کند. پس اگر اینطور است، ارتشهای غربی هم جزوه لشکر آقا امام زمانند. قدرت الهی را بنگرید. دشمن خودش دارد آگاهانه زمان ظهور بقیه الله را تسریع میکند! بی حجت نیست که گفته میشود، "آنها تحلیل دارند. . . و آنها اینقدر توجه دارند به قضیه"، "ظاهرش این است که اوامند فتو ببرند و منطقه را بچاپند"، منتها باطنشان چیزی جز کمک به پیش انداختن ظهور آقا امام نیست. روی همین حساب معروف است که میگویند، "عدو خودش میداند که با نیت خیر عراق را به ویرانی کشانده!"

مردمی را که دیگر همه چیزشان را فهمیده اند گرسنه نگه داشتند. دستمزد کارگر و معلم و پرستار و هرچه دستمزد بگیر است را روز روشن با وقاحت بالا میکشند. روز به روز برای چپاول ثروت جامعه تعجیلشان بیشتر میشود. انگار دارند دنبالشان میکنند. احمدی نژاد شده است رکابدار امام زمان. جنگیات تحویل مردم میدهند. همینکه اسلامیون به جفنگ گفتن افتاده اند نشانه قطعیت زمین خوردن اسلام سیاسی در ایران و متعاقب آن در کل منطقه و جهان است.

بیست و چهارم نوامبر ۲۰۰۸

دست مذهب

از زندگی مردم کوتاه!

بررسی و نقدی بر کتاب "سرمایه اجتماعی"

علی طاهری



اسارت محصول کار خویش یعنی سرمایه اسیر و اسیرتر میشود.

پیر بورديو در مقاله خود تاكيد مي كند كه سرمايه شكل هاي مختلفي به خود مي گيرد (براي مثال فرهنگي و اجتماعي) و با درجات مختلف خطر و هدر رفتن از شكلي به شكل ديگر در مي آيد. در اين مقاله تبديلهاي و چگونه تاثير گذاري آنها در تشكيل طبقات نشان داده مي شود. اينجا متد بورديو متدي شبه ماركسيستي است كه طبقه را اصل تجلي قدرتهاي بيگانه شده دروغين انسان ميداند. اما درست بعد از اين تحليل برداشت طبقاتي و واقعي اش را بيان ميكند: بورديو سرمايه اجتماعي را چيزي مي داند كه افراد يا طبقات به كار مي بندد تا به منافع اقتصادي خود دست يابند.

اما آنچه كه در اين ميان بسيار جالب توجه است اين مسئله است كه چرا مفهوم ارائه شده اين روشنفكران بورژوا كه در سطح ميانه انتزاع مفهومي عمل ميكند نيازمند زير ساخت فلسفي است؟ اگر به راستي اين پديده ذاتا موجود است و خصلت خود و ويژگيهاي دارد ديگر چه احتياجي به اين همه فلسفه بافي است؟ اما اتفاقا در بخش بعدي كتاب حلقه بعدي به درستي انتخاب شده است: فرانسيس فوكوياما!

شما نمي تواني بيابي جايي تزهاي ليبرالي ات را بياري جلوي ماركسيسم علم كني بدون آنكه از تمام ظرفيت تاريخي آنتي كمونيسم بهره بجويي.

اجتماعي را جايزين سرمايه كند. سوال ما اين است اولاً چه ضرورتى شما را به اين كار ترغيب مي كند؟ ثانياً آيا مي توان سرمايه هم خوب باشد هم بد؟ كلمن سرمايه اجتماعي را فرض مي كند اما فراموش مي كند انسان شيوه توليدش جمعي است و اين شيوه توليد جمعي در سرمايه داري به اوج خود رسيده است. چگونه مي توان اين شيوه توليد را كه تغييرش براي كلمن قابل حس است با يك نوع آلترناتيوي مانند سويسيد يا سرمايه گذاري در آموزش و پرورش و نجات داد؟ آيا اينها چيزي جز همان شعارهاي تكراري ورشكسته فرميسم عصر ماست؟ طبقه كارگر براي اصلاح وضع موجود هر روز مبارزه ميكند و تلاش دارد بخشي از ثروت توليد شده را به نفع خود و كل جامعه باز ستاند اما جنبش كمونيستي طبقه كارگر ميداند كه اين نظام - اصلاح شده و غير آن - متكي بر استعمار و انباشت است و تمام بحث اتفاقا برسر نابودي همين مناسبات است.

رابرت پنتام در مصاحبه ي خود به تشریح موضوعات مختلف در حول و حوش مساله سرمايه اجتماعي در جهان امروز پرداخته است. وي در اين مصاحبه توضيح مي دهد كه سرمايه اجتماعي با وجود اينكه بر سنت ها و مفاهيم شناخته شده اي استوار است، چيزي بيش از جمع عناصر تشكيل دهنده آن است و به مفهوم پردازي روابط اجتماعي و توسعه اجتماعي ياري مي رساند. آري اگر توسعه اجتماع را با گسترش سرمايه يكي بگيريم حق با آقاي پنتام است. اينها روز روشن دنيا را فقط از زوايه تنگ طبقاتي خود مي بينند. براي همين است كه رشد سرمايه را رشد روابط اجتماعي مي بينند چرا كه روابط اجتماعي شان چيزي جز رشد سرمايه نيست! ترديدي نيست كه با رشد سرمايه داري و تقسيم كار و غيره روابط اجتماعي پيچيده تر و به يك معنا "رشد" ميكند اما همزمان بشر در

پيوندهاي آن با مفاهيم مهم ديگر همچون اعتماد و شهروندي و دموكراسي و جامعه مدني و همچنين نقش آنها در مبادلات اقتصادي يا بازار بحث مي شود. بنا به نظر نويسنده جستار جيمز كلمن مهم ترين اثر در جامعه شناسي است. چون در آن كوشش مي شود كه با تلفيق دو رهيافت، يعني اصل اقتصادي كنش فردي عقلاني و تحليل ساختارهاي اجتماعي، جنبه هاي مفهومي سرمايه اجتماعي بعنوان ابزاري براي اين پژوهش در نظر گرفته شود. نظر كلمن اين است: سرمايه اجتماعي در روشن ساختن يكي از مشكلات مهم تحليلي اجتماعي با نچه كه پيوند خرد- كلان نام دارد، و به عبارت ديگر پيوند رفتار فرد با متغيرهاي كه در سطح ساختار عمل مي كنند سودمند است. چرا كه در نظر وي سرمايه اجتماعي عناصر گوناگون دارد و اين عناصر داراي دو ويژگي مشتركند. سرمايه اجتماعي در ساختار روابط اجتماعي ميان كنش گران نهفته است. دومين نکته اين است كه سرمايه اجتماعي كنش هاي اجتماعي را تسهيل مي كند. افزون بر اين آن را نمي توان كاملا و در همه جا به شكل هاي ديگر سرمايه تبديل كرد و از اين رو واقعيت خاص خویش را دارد. در نهايت بايد بگويم كه كلمن براي توصيف سرمايه اجتماعي به سان "كالا ي همگاني" اين استدلال را مطرح مي كند. يعني كسي كه در زمينه سرمايه اجتماعي، بر خلاف سرمايه مالي و انساني، نمي تواند فوايد ناشي از اين سرمايه گذاري را كاملا كسب كند. در اين صورت نمي توان انتظار داشت كه در زمينه امور عام المنفعه سرمايه گذاري درستي صورت نگیرد و يا ساختارهاي اجتماعي كه براي تهيه كالا ي همگاني لازم است ضعيف باشد.

جرج كلمن مي خواهد با به عايرت گرفتن مفاهيم كلاسيك اقتصاد سرمايه داري آنها به صورت دست و پا شكسته آلترناتيوي سرمايه

قرن بيستم شاهد اوج گرفتن ماركسيسم و كمونيسم بود. ماركسيسم به معتبرترين پرچم انتقادي زمانه تبديل شد. اما تئوريسن هاي سرمايه داري هم بيكار نشستند. سردمداران مكاتب ليبرال سعي در به محاق بردن ماركسيسم تحت لوای اختراع ترم هاي جديد شدند. يكي از اين ترم هاي اجتماعي جايزيني سرمايه اجتماعي با خود "سرمایه" است. ماركس سرمايه را بعنوان يك رابطه اجتماعي توضيح و موشكافي ميكند اما "سرمایه اجتماعي" مقوله ديگري است. ليبرال ها تلاش داشتند با دادن روايت خاصي از سرمايه داري همان داستان قديمي "نظام سرمايه داري طبيعي است" را سر بدهند. اخيرا كتابي در ايران به كوشش كيان تاجبخش به طبع رسيده است كه سعي دارد روايت اين ليبراليسم شكست خورده را به نوعي فرموله كند. جالب اينست كه اين اتفاق زماني مي افتد كه كارگران در خيابان شعار سر مي دهند: سرمايه داري حق ما را ربوده! سرمايه از روز اذل نبوده!

به خود كتاب پردازيم: اين كتاب مجموعه جستارهايي است كه در آن كوشش مي شود مفهوم سرمايه اجتماعي به همان معنایی كه در علوم آكادميك مطرح است شناسانده شود. يعني به زبان ساده تر يك تز اختراعي را به واقعيت زنده بسط داده اند. اما اين موضوع به يكي از بحث برانگيزترين و جنجالي ترين مفاهيم بدل شده است. اين مسئله به خاصه در ايالات متحده و بریتانیا به وضوح ديده مي شود.

در بخش يكم كتاب به بنيانهاي نظري مفهوم سرمايه اجتماعي پرداخته شده است و ريشه هاي اجتماعي در آثار كلاسيك به ويژه آثار دوركيم و وير و

بررسی و نقدی بر کتاب "سرمایه اجتماعی" ...

فرانسیس فوکویاما در مقاله خود درباره اهمیت سرمایه اجتماعی بحث می کند و با طرح این موضوع به دفاع از نظام سرمایه می پردازد. هر چند که بعداً به آن خواهیم پرداخت که شیوه فوکویاما به تعبیر امروز خود ایشان دیگر نخ نما شده است. فوکویاما این طور بحث می کند که چرا بعضی کشورها و فرهنگ ها جوامع مدنی قدرتمند و آزادیهای فردی دارند و برخی دیگر از چنین آزادیهایی بی بهره اند؟ در نظرگاه فوکویاما سرمایه اجتماعی عنصر فرهنگی جوامع مدرن و پیشتاز فرهنگی دموکراسی لیبرال با ثبات است. وی با بهره جویی از اندیشه توکویل بر این باور است که دموکراسی ها افراد را آزاد می آفریند و دموکراسی لیبرال نمایانگر حوزه استقلال فردی اند که از حمایت قانون برخوردار هستند. البته ما برای آقای فوکویاما تکرار مکررات نمی کنیم. شیوه ای که عادت ایشان است. که لیبرالیسمشان در همان کشورهای دموکرات به چه گلی نشست است! اما کمی جلوتر میرویم. آقای فوکویاما نمی توانند بسم الله را بگویند اما اعدو بالله را نگویند. ایشان نمیتوانند به راحتی منکر تضادهای نظام سرمایه شود پس به شیوه کلاسیک ایدئولوگ های بورژوا رو میکنند. گناه را به گردن رونیای جامعه و روابط انداختن! کار ایشان مانند همان اقتصاددانانی است که مارکس در کاپیتال مسخره شان میکند که ارزش طلا را در درخشندگی آن میدانستند. اما این آقای فیلسوف مرتجع و پادروهای عصر حاضر اینگونه اقامه دلیل می کند: با این همه این فردگرایی مردمی موجد ظرفیت همکاری کمی است چرا که مردم پیوندها و هنجارهای اجتماعی را نمی آموزند و همواره جامعه را با خطر هرج و مرج (بخوانید جنگ طبقاتی) روبرو می کنند. دموکراسی با حوزه جامعه مدنی که دارای انجمن های داوطلبانه است از این خطر پیش گیری میکند. فوکویاما

نیازهای فرهنگی و نهاد های دموکراتیک پیوند می زند.

مک کلنن از دیگر نویسندگانی است که در این مجموعه مقاله ای از او به چاپ رسیده است. وی از دیدگاه نظریه اقتصادی و پیش نیازهای اجتماعی هنجار آفرین هزینه های مبادله، پیمان و معامله سرمایه اجتماعی را بررسی می کند. بخش دوم کتاب مشتمل است بر نقدهای نظری و تجربی مفهوم سرمایه اجتماعی و چگونگی کاربرد این مطالعات موردی. در این بخش مقاله هایی از الهاندرو پوتس، ساموئل بولز، رابرت ادواردز، مایکل فولی، استیون دورلاف و فیلیپو سائیتی ارائه شده است.

الهاندرو پوتس با خلاصه کردن ریشه های سرمایه اجتماعی در حوزه جامعه شناسی سه نقد مهم را مطرح کرده است. یکم این که بیشتر نویسندگان تاکید بیش از حدی بر نتایج مثبت سرمایه داری اجتماعی دارند. اما سرمایه های اجتماعی پی آمدهای منفی دارد. مثلاً انسجام گروه های قوی به قیمت از دست رفتن آزادی های فردی، توانایی افراد در خروج یا ورود آزادانه به گروه تمام می شود. دیگر اینکه پورتس احساس می کند که تسری دادن کاربرد مفهوم سرمایه اجتماعی در ورای مرزهای فردی یعنی در شهرها و جوامع اشتباه است. سومین ایرادی که پورتس می گیرد مشکل روش شناختی است که در بیشتر مطالعات تجربی سرمایه اجتماعی یعنی جهت علت متغیرها را می توان یافت. در نظرگاه وی تحلیل اجتماعی سرمایه نمیتواند فرایند های علتی تک سویه را تشخیص دهد. اما این هم به نوبه خود نقدی ناقص است. اینها دید تند محافظه کارانی چون اوفه و فوکویاما را رد می کنند اما نظام سرمایه را ضرورتی تاریخی قلمداد می کنند. راه برون رفت را تغییر آرایش سرمایه نمی بینند اما راه حلی هم ارائه نمی دهند؟

دولاروف، ادواردز فولی و پاولز در جستارهای خود درباره ادبیات سرمایه اجتماعی انتقاد های مهمی را مطرح کردند که در این انتقادهای مشکلات روش شناختی، تعریفی و علیتی از مهم ترین مشکلات طرح شده است. در نظر این ها دیدگاه سیاسی پانتام، فوکویاما و کلنن محافظه کارانه است.

بخش سوم کتاب اختصاص یافته است به مشکلات روش شناختی سنجش سرمایه اجتماعی در پژوهش میدانی. مقاله یکم این بخش را انیروود کریشنا از صاحب نظران علوم اجتماعی نوشته است. در این مقاله در واقع بر تعداد انجمنهای مدنی غیر ضعیف تاکید دارد و معتقد است بیشتر انجمن ها به شدت به دولت متکی اند یا در واقع زیر نظارت دولت عمل می کنند. شبکه ها و هنجارهای غیر رسمی جامعه به اندازه گیری سرمایه اجتماعی می پردازند.

اما این کتاب که تلاشی است برای مشاطه کردن چهره سرمایه در هدف خود ناکام می ماند. خواننده جدا از تبلیغاتی که نویسندگان و تصویری که آنها از یک نظام سرمایه اصلاح شده میدهند، متوجه نمیشود این سرمایه اجتماعی چیست؟ آیا اجتماعی شدن مالکیت و الغای نظم سرمایه را که مارکس توضیح داده بود، میتوان با ترم "سرمایه اجتماعی" به خورد جامعه داد؟ آنهم به صورت صفت مثبت نظام سرمایه؟ آیا هدف پژوهشگر و گردآورنده این مجموعه که بسط شعارهای رفرمیستی بورژوازی است به مقصود خود آنهم در ایران نائل می شود؟ آیا با وجود نظام سرمایه میتوان از سلامت اجتماعی سخن گفت؟ آیا میتوان شب را روز نشان داد آنهم جایی که بحران اخیر سرمایه بار برای صدمین و هزارمین بار صحت نظریه مارکس را اثبات کرده و سهام این ایدئولوگ ها در بازار روشنفکریشان به شدت سقوط کرد است؟

بررسی و نقدی بر کتاب "سرمایه اجتماعی" ...

لیلا احمدی

ریچارد رز، گری وینسترا و فاطمه مرئیسی سعی کرده اند در پایان این کتاب سرمایه اجتماعی را در قالبی نوین به خواننده عرضه کنند. کارها در جامعه مدرن چگونه پیش می رود شاه بیت تئوریک این دسته آخریست! اینها درباره جنبه مثبت و منفی شبکه های اجتماعی غیر رسمی و سرمایه اجتماعی در کمک به افراد برای کسب خدمات اساسی در کشورهایی چون روسیه بحث می کنند که در آن کشور رشوه و ارتباطات فردی را جایگزین قوانین شفاف یا قیمت های بازار به روشهای اصلی تخصیص و توزیع منابع کرده اند.

این متفکران بورژوا خودشان هم مانده اند چه بکنند. تضادهای نظام بورژوائی آنچنان واضح از سوی مارکس به نقد کشیده است که خودشان هم نمیتوانند به آن اعتراف نکنند. خودشان نیک می دانند سرمایه راه حلی ندارد. اینها دنبال خریدن عمر برای نظام سرمایه هستند. سرمایه ربطی به نیازهای بشر ندارد. نه اصلاح، نه تغییر قوانین، نه توزیع مناسب و عادلانه، و نه تعدیل بازار هیچ کدام قادر به تغییر نظام سرمایه نیستند. دلیل آن هم روشن است. این روابط زائیده تضاد کلی تری به نام کار و سرمایه هستند. این تضاد در دنیای سرمایه حل نشدنی است. به قول فوکویاما بیانید نصیحت کنید آدمها آرام شوند، شلوغ نکنند، اعتراض نکنند! ما در جواب فوکویاما میگوئیم شما برو به هم طبقه ای هایت بگو کمتر آدم بکشند، کمتر خون بریزند، کمی شبیه انسان فکر کنند، هرچند منافعشان نمیگذارد و به همین دلیل نمیتوانند.

کمونیسم توضیح دهنده جهان موجود و نشان دهنده دنیایی مطابق لیاقت انسانهاست. این آن دیواری است که لیبرالیسم تا پایان عمر سرمایه نمیتواند از آن عبور کند. کمونیسم جبهه مبارزه بر علیه دنیای موجود است. اما تغییر این دنیا خودبخودی رخ نمی دهد. باید توان کمونیستی طبقه کارگر را بسیج کرد. جواب سرمایه را سرمایه دیگری نمیدهد. جواب سرمایه کمونیسم کارگری و انقلاب کمونیستی طبقه کارگر علیه سرمایه است. این مرتجعین را باید با بسیج طبقاتی به گورستان تاریخ فرستاد.*

بیمارستان فارابی کرمانشاه، دزدی از دستمزدهای معوق پرستاران!

لیلا احمدی

بنا به دستور محمدی رئیس بیمارستان فارابی کرمانشاه، مبلغ اضافه کاری پرستاران این بیمارستان مربوط به ماههای تیر و مرداد 1387 با کسر 20 ساعت از کار انجام شده پرستاران پرداخت شده است. این در حالیست که مبلغ دستمزد پرستاران بابت انجام ساعات اضافه کاریشان در ماههای شهریور و مهر و آبان ماه به بهانه های مختلف از جمله کسری بودجه همچنان بلا تکلیف و پرداخت نشده باقی مانده است!

دزدی آشکار از دسترنج پرستاران زحمتکش در غالب کسر 20 ساعت از کاری که پرستاران انجام داده اند در حین محاسبه و پرداخت، که برای هر پرستار مبلغی بین 50 الی 60 هزار تومان می شود و معوق شدن اضافه کاری 3 ماهه، موجبات خشم و اعتراض را در میان پرسنل این بیمارستان علیه حکومت اسلامی و آخوند های سوپر

میلیاردر فراهم آورده است. محمدی رئیس بیمارستان در برابر پرستاران معترض با گستاخی گفته است: همین است که هست ما کسر بودجه داریم! هیچ کاری هم از دستمان بر نمی آید!

در حال حاضر در اعتراض به این وضعیت پرستاران معترض توماری تهیه دیده اند که فعلا دست به دست بین پرسنل بیمارستان می چرخد و امضا می شود. پرستاران اعلام نموده اند اگر حق و حقوقمان را ندهند با همین طومار در برابر استانداری و دانشگاه علوم پزشکی کرمانشاه اعتراض خواهیم نمود!

یکی از پرستاران معترض می گفت: بابت پرداخت مبلغ اضافه کاری ناچیزمان که بخاطرش کار کرده ایم و شب نخوابی کشیده ایم تا شاید گوشه ای از زندگیمان

را بگیرد، میگویند کسر بودجه داریم! چطور کسر بودجه برای اداره اطلاعات و سپاه پاسداران و آوندهای مفت خور و وزیر و وزرایشان ندارند؟ حالا که به ما رسیده اند کسر بودجه دار شده اند و...!

لازم به یادآوریست بهانه کسر بودجه و عدم پرداخت بموقع دستمزد پرستاران بیمارستان های کرمانشاه چیز جدیدی نیست. در حال حاضر مبلغ اضافه کاری کلیه پرستاران مراکز درمانی کرمانشاه از جمله بیمارستانهای امام رضا، خمینی، طالقانی، فارابی و... مربوط به 3 ماه شهریور و مهر و آبان 1387 همچنان معوق و پرداخت نشده بلا تکلیف مانده است. بیمارستان فارابی یکی از مراکز درمانی مهم کرمانشاه در زمینه بیماریهای مغز و اعصاب و روان است. در این مرکز درمانی بیش از 600 پرستار در شیفتهای شبانه روزی مشغول به کارند.

5/9/87

اصول اعتقادی و آرمان اجتماعی کمونیسم کارگری بر نقد ارکان اقتصادی و اجتماعی و فکری نظام سرمایه داری متکی است. نقدی از زاویه طبقه کارگر مزدی در این جامعه و به این اعتبار حقیقی و انقلابی. تلقی زحمتکشان و تولید کنندگان غیر پرولتر از آزادی و برابری و سعادت بشر، چه امروز و چه در جوامع پیشین، به ناگزیر انعکاسی از مناسبات اجتماعی حاکم بر جامعه و موقعیت خود آنان در رابطه با تولید و مالکیت است. تلقی برده از آزادی بناچار چندان از لغو برده داری فراتر نمیرفت و تجسم رعیت یا صنعتگر خرده پای شهری از برابری چیزی بیش از برابری در حق مالکیت نمیتوانست باشد. اما، با ظهور پرولتاریا بعنوان توده عظیم تولید کنندگان فارغ از هر نوع مالکیت و مسائل تولید، طبقه ای که اسارت و استثمار اقتصادی اش، دقیقاً بر آزادی حقوقی اش بنا شده است، افق آزادیخواهی و برابری طلبی از اساس دگرگون شد. پرولتاریا نمیتواند آزاد شود بی آنکه جامعه بطور کلی از مالکیت خصوصی بر وسائل تولید و تقسیم طبقاتی رها شود. برابری امری نه صرفاً حقوقی، بلکه همچنین و در اساس اقتصادی - اجتماعی است.

انتقاد پرولتری به سرمایه داری و جهان نگری و مبارزه سیاسی آزادیخواهانه و رهانیبخش کارگری که قریب دو قرن قبل در شکل مشخص کمونیسم کارگری ظهور کرد، با مارکسیسم به انسجام و شفافیت و قدرت نظری عظیمی دست یافت. جنبش کمونیسم کارگری در تمام طول تاریخ خویش با مارکسیسم و نقد مارکسیستی به جامعه سرمایه داری پیوندی عمیق و ناگسستنی داشته است.

کمونیسم کارگری جنبشی اجتماعی است که با ظهور سرمایه داری و طبقه کارگر مزدی شکل گرفت و عام ترین و عمیق ترین شکل انتقاد و اعتراض طبقه کارگر به نظام سرمایه داری و مصائب آن را نمایندگی میکند. اهداف و برنامه عملی این جنبش بر نقد مارکسیستی بنیادهای جامعه سرمایه داری معاصر، بعنوان آخرین، مدرن ترین و پیشرفته ترین شکل جامعه طبقاتی، مبتنی است.

سوسیالیسم نیاز واقعی بشریت امروز است!

کیانوش نصیری

جامعه طبقاتی اگرچه تاریخی کهن دارد اما همیشه نبوده و همیشه نخواهد ماند. نظام طبقاتی زمانی شکل گرفت که بشر بیشتر از نیازش بدست آورد و عده ای برای تصاحب آن از جوامع اولیه جدا شدند و بر آنها بصورت قدرت و نوعی دولت حاکم شدند. تدریجا طبقات شکل گرفت و این تاریخ با رشد انسان کارکن و ابزار تولید پیشرفته تا سرمایه داری امروز آمده است. اما غلبه تغییر نظامهای مختلف اجتماعی یک چیز ثابت مانده است و آن استثمار انسان از انسان است که سرمایه داری آن را به اوج رسانده است.

در دنیای امروز سرمایه داران بر کره خاکی حکومت میکنند. دولتها و سیاست و فرهنگ و ارتش و همه چیز در اختیار آنهاست. جنگ بین سرمایه داران نیز برای تصاحب سود بیشتر یک گوشه این واقعیت است. جنگی که همواره در تاریخ بین طبقات حاکم وجود داشته و همواره ستم دیدگان گوشت دم توپ و قربانی میدانهایش بوده اند. جنگ سرد بین غرب و شرق هم همین بود. جهان سرمایه داری بسرکردگی آمریکا و تئوریسینهای مزدورشن زمانی فروپاشی نظام بلوک شرق را دستمایه تبلیغات مضحک بر علیه سوسیالیسم قرار دادند. بطوریکه آنرا پیروزی جهان سرمایه داری و بازار آزاد و دموکراسی و حقوق بشر بر سوسیالیسم قلمداد کردند. آنها نصف حقیقت را گفتند. راست بود که بازار آزادیها و بلوک غرب بر حکومتهای بلوک شرق و نظم بسته و و تک حزبی و از نظر اقتصادی کمی متفاوت فائق آمدند. اما حقیقت مهمتر این بود که این بلوک سرمایه داری بود و نه سوسیالیسم. اگر میشود اوباما را "سوسیالیست" نامید حتما میشود برژنف و استالین و غیره هم سوسیالیست نامید!

داری، منحرف و منکوب کردن مبارزه طبقاتی و تداوم خشن تر استثمار انسان از انسان به شیوه جدیدش بود.

اما غلبه این همه جنگ و دروغ این اهداف تحقق نیافت و بحرانهای موجود در نظام سرمایه داری فروکش نکرد. آمریکا نه تنها نتوانست به اهداف خود برسد بلکه بحران اقتصادی امروز دنیا را در آستانه فلاکت و نابودی بیشتری قرار داده است. امروز نیاز انسانها برای رهایی از استثمار انسان از انسان بصورت شدیدتر ادامه دارد و این مبارزه بناچار و لاینقطع تا رهایی از این نظم طبقاتی و دموکراسی واقعی و رعایت حقوق انسانی و از بین بردن آپارتاید نژادی و جنسی در سرتاسر جهان ادامه خواهد یافت. برقراری سوسیالیسم چیزی ماورای این واقعیت تاریخی بشری نیست. سوسیالیسم محصول مبارزه طبقاتی و انقلابی طبقه کارگر است. نه خود بخود می آید و نه کسی میتواند خود بخود شکستش دهد. سوسیالیسم واقعیت و نیاز انسانی برای پیروزی بر نظام آپارتاید طبقاتی و نژادی و جنسی است. سوسیالیسم و کمونیسم در یک کلمه محور استثمار انسان از انسان است. سوسیالیسم مبارزه

واقعی با هر گونه قیودی است که به دست و پای انسان امروز بسته شده است. به زبان ساده سوسیالیسم تحقق رهایی بشریت از قیود جامعه طبقاتی است. سوسیالیسم تحقق مالکیت اجتماعی بر ابزار تولید و بهره وری همه انسانها از مواهب ثروت جامعه است.

سوسیالیسم حاکمیت یک طبقه بر طبقه دیگر و یا حاکمیت "ملتی" بر "ملتی" دیگر و یا حاکمیت جنسی بر جنسی دیگر نیست، سوسیالیسم حاکمیت بشر بر سرنوشت خویش است. در سوسیالیسم جدایی انسانها بر اساس عقاید، مذهب، جنسیت و ملیت پایان می یابد. در سوسیالیسم انسان محور مناسبات اجتماعی و قوانین و فعالیت بشر است. بنابراین در چنین نظامی انسان با تمام ابعاد وجودی خود در حال پیشرفت و شکوفایی است. سوسیالیسم راه پیروزی انسان بر همه موانع موجود امروز است. باید برای برپایی سوسیالیسم جنگید. همانطور که نظامهای طبقاتی کهن ناپود شدند، سرمایه داری این پیشرفته ترین نظم طبقاتی، باید توسط انقلاب کارگری نابود شود. سوسیالیسم عملی است و محصول تلاش طبقه کارگر علیه بنیادهای این نظام. سوسیالیسم نیاز واقعی بشریت است و واقعیت دست یافتنی است.*

آخر هفته
تحلیل و نظر
Weekend
Analysis & View
برنامه ای سیاسی، اجتماعی و علمی
با علی جوادی
شنبه ها ساعت ۱۲ تا ۱:۳۰ بعد از ظهر
در کانال یک

$M = EC^2$
 $C = ME^2$
 $E = MC^2$
 $2 = MC^0$

یک دنیای بهتر

را بخوانید و توزیع و تکثیر کنید!

در این سالها تناقضات سرمایه داری و بحرانها تنها با جنگ و فقر و استثمار بیشتر جواب گرفت. بلوک شرق تمام شد اما اینها دست از سر ما کارگران برنداشتند. برای گمراه نمودن ذهن بشریت و غالب بودن سیستم خود دست به مبارزه بر علیه دوستان و فرزندان "نامشروع" خود از جمله بن لادن ها و مقابله با اسلام سیاسی شدند. همان اسلامی که روزی خودشان از قبر بیرون آوردند. انواع کفرانسهایی صلح اعراب و اسرائیل راه انداختند اما هر روز فلسطین و مردمش بدبخت تر شدند. گفتند قصد دارند حکومتهای توتالیتر عربی در منطقه را اصلاح کنند. همان حکومتهایی که گردن میزنند و حقوق بشر محترم صدایش در نمی آید! گفتند میخواهند بالاخره در قرن ۲۱ زنان در این کشورها صاحب رای شوند و مثلا رانندگی کنند اما طالبانها در هر گوشه از جمله در دموکراسی آنها رشد کردند. ۱۱ سپتامبر بهانه ای شد تا لشکرکشی به منطقه خاورمیانه از جمله عراق و افغانستان شروع شود تا آمریکا بتواند سرش را بالای آب نگهدارد. هدف آنها نهایتا همانا تثبیت سرمایه

و رهبری، بعنوان سه رکن مهم تضمین پیشروی و پیروزی است. تبدیل شورش کور به شورش آگاهانه و سازماندهی اعتراض علیه وضعیت موجود درگرو تامین این سه رکن اساسی است.

۶- کمونیسم و طبقه کارگر باید در راس مبارزه علیه فقر و گرسنگی و وضعیت فلاکتناز اقتصادی قرار گیرند. در این مبارزه یک هدف استراتژیک ما خارج کردن کنترل پروسه تولید و توزیع کالاها و اقلام مورد نیاز پایه ای مردم از مکانیزم و تسلط بازار است. دسترسی و برخورداری از غذا و آموزش و بهداشت و سلامتی، نه یک امتیاز ویژه طبقات دارا، بلکه حق پایه ای همگان و هدف عمومی ما در این مبارزه است. هر انسانی به محض چشم گشودن به این جهان باید از تمامی نیازهای انسانی برخوردار شود. از اینرو مبارزه برای وادار کردن دولت سرمایه به دادن سوبسید به اقلام مورد نیاز زندگی مردم و تامین بیمه های اجتماعی رکن دیگر سیاست ماست. ایجاد سازمانهای توده ای علیه فقر، برگزاری مجامع عمومی کارگری در مراکز مهم تولید مواد غذایی و نیازهای مردم، برگزاری مجامع عمومی در محلات کارگری و فقر زده، سازمان دادن ایجاد شبکه های متنوع علیه گرسنگی و فقر، شرط اساسی پیشبرد چنین استراتژی و سیاستی است. باید در هر گوشه جامعه پرچمی علیه فقر و فلاکت اقتصادی برافراشت.

۷- حزب اتحاد کمونیسم کارگری توجه پیشروان طبقه کارگر، رهبران سوسیالیست و کمونیست طبقه، فعالین اردوی آزادی و برابری و رفاه را به این اوضاع خطرناک جلب میکند. حزب اتحاد کمونیسم کارگری طبقه کارگر و مردم آزادیخواه را به متشکل شدن و مقابله با موج فقر و فلاکت و گرانی علیه نظام سرمایه داری و حکومت اسلامی فرامیخواند!

مصوب پلنوم سوم حزب به اتفاق آراء،

ژوئن ۲۰۰۸

علیه گرانی و فقر! وظایف فوری کمونیسم و طبقه کارگر

از بزرگترین سران مافیای اقتصادی در ایران هستند. کارگران و مردم گرسنه در این جدال نباید به دنبالچه کشمکش و رقابت بخشهای مختلف سرمایه تبدیل شوند. کمونیسم و طبقه کارگر بر استقلال طبقاتی اش از سرمایه و جناحهای دولتی و غیر دولتی بورژوازی، بر جنبش و راه حل مستقل اش، و بر مطالبات و نیازهای فوری خود و اکثریت عظیم مردم در مقابله با این اوضاع تاکید میکند. مبارزه علیه فقر، در عین حال که مبارزه ای برای رفع نیازهای فوری کارگران و مردم است، در عین حال جبهه مهمی از مبارزه علیه حکومت و قدرت سیاسی و اقتصادی سرمایه در ایران است. این دوره ای است که بیش از هر زمان کارگر و اعتراض و مطالبات کارگری جایگاه مهمتری در سیاست و نگرش و سمتگیری سیاسی توده مردم مخالف رژیم اسلامی پیدا میکند.

۵- مبارزه و اعتراض علیه این شرایط دهشتناک یک واقعیت انکارناپذیر است. اعتراض و شورش علیه وضعیت موجود یکی از اشکال محتمل اعتراض در چنین وضعیتی است. اما در این شرایط مخاطراتی مبارزات طبقه کارگر و جنبش آزادی و برابری و رفاه را تهدید میکند که کمونیسم و کارگران پیشرو و سوسیالیست باید آنها را بشناسند و راه حل واقعی و عملی در مقابل آن ارائه دهند. واقعیت اینست که شورش علیه فقر و گرسنگی، بدون سازمان و بدون رهبری و بدون تشکل و آمادگی و افق روشن سیاسی در مقیاس سراسری، به تحرك و اعتراضی کور تبدیل میشود. نتیجه چنین وضعیتی، علیرغم حفاقتی که دارد، سرکوب و شکست است. ارکان سیاست و تاکتیک حزب در مواجهه با این اوضاع، متشکل کردن توده طبقه کارگر و مردم گرسنه علیه فقر و فلاکت، ترسیم افق و سازمان

۳- نه فقط جمهوری اسلامی، بلکه دیگر نیروهای بورژوازی اپوزیسیون نیز راه حلی ریشه ای برای نابودی فقر ندارند. اپوزیسیون پرو غرب نه تنها وعده بهبود این اوضاع را نمیدهد، بلکه چند نسل از کارگران را به جان کندن برای بازسازی سرمایه داری و "خرابیهایی ناشی از عملکرد حکومت اسلامی" فرا میخواند. جریان ملی-اسلامی اپوزیسیون مسئله فقر و گرانی را ابزاری در خدمت جنگ جناحی می بینند و عموماً سیاستهای ناسیونالیستی را مطرح میکنند. برخی از جریانهای "چپ رایکال" یا گسترش فقر را ابزاری در خدمت شورش و عصیان مردم علیه رژیم تلفی میکنند یا با طرح سیاستهای آنارکوپاسیفیستی از سازماندهی توده ای و کارگری علیه فقر طفره میروند.

حزب اتحاد کمونیسم کارگری مبارزه علیه فقر و فلاکت و گرانی را مبارزه ای حیاتی علیه نظام سرمایه داری و حکومت اسلامی و جزئی از مبارزه بیوقفه برای بهبود دائمی معیشت طبقه کارگر و مردم میدانند. بدرجه ای که طبقه کارگر و جنبشهای اعتراضی بتوانند حاکمیت سرمایه و رژیمشان را در تحمیل فقر و فلاکت بیشتر عقب برانند، به همان درجه شرایط برای سرنگونی رژیم اسلامی و برپایی یک انقلاب عظیم کارگری علیه وضع موجود فراهم تر میشود.

۴- حزب اتحاد کمونیسم کارگری و جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر، نظام سرمایه داری را مسبب مستقیم فقر و فلاکت و بیکاری و گرانی و گرسنگی و مصائب اجتماعی ناشی از آن میدانند. رژیم اسلامی، حکومت مشتی گانگستر سیاسی-نظامی و باندهای اقتصادی مافیائی است که بر تمام امکانات جامعه چنگ انداخته اند. مساله این نیست که گویا "مافیای اقتصادی" نمیگذارد دولت کارش را بکند و نتیجتاً این وضعیت پیش آمده است. این حکومت مافیایی سرمایه و اسلام در ایران است. سران رژیم اسلامی خود

۱- گسترش فقر و فلاکت، گرسنگی و سوءتغذیه، گرانی سرسام آور و ناتوانی اکثر مزدبگیران جامعه از تامین نیازهای پایه ای خویش، گسترش بیکار سازیها و اخراج گسترده کارگران، افزایش کار قراردادی و سفید امضا، گسترش وسیع شرکتهای پیمانی که کمترین دستمزدها را به کارگر میپردازند، فقدان سیستم رفاه اجتماعی و عدم دسترسی مفکی به بهداشت و درمان و آموزش و مسکن، جامعه را در آستانه یک بحران عمیق سیاسی و اجتماعی قرار داده است. در شرایطی که فقر و گرانی کمر مردم را خرد کرده است، و مردمی ناراضی و منزجر هر روز بیشتر قربانی این اوضاع میشوند، شورش گرسنگان علیه وضع موجود یک چشم اندازی واقعی است. وظیفه فوری جنبش کمونیستی کارگران، سازماندهی این پتانسیل اعتراضی طبقه کارگر و مردم زحمتکش و تبدیل آن به جنبشی خودآگاه و انقلابی علیه سرمایه داری و نظام اسلامی حاکم است.

۲- با تشدید گرانی و گسترش فقر و بروز پیامدها و مصائب اجتماعی ناشی از آن، جناح های مختلف بورژوازی تلاش میکنند یکدیگر را مسبب این اوضاع فاجعه بار قلمداد کنند. تز مقابله با "مافیای اقتصادی"، نقد به "واردات بی رویه"، سیاست "حمایت از تولیدات داخلی" و کلاه دیدگاههای ناسیونالیستی و پروتکشنیستی، نه نسخه ای برای درمان این اوضاع بلکه تلاشی آگاهانه برای خارج کردن مسبب واقعی این وضعیت، یعنی نظام سرمایه داری و کل حکومت مرتجع اسلامی از تیررس تعرض و اعتراض کارگران و مردم گرسنه است. در عین حال طرح این سیاستها تلاشی برای پاسخگویی به فشار پائینی ها از جانب بالائی ها است که به سهم خود به جدال درون حکومتی برسر کنترل اوضاع و نفس بقای حکومت دامن میزنند. جمهوری اسلامی نه میخواهد و نه میتواند این اوضاع را تخفیف دهد. تحمیل فقر و فلاکت یک سیاست رژیم اسلامی برای بزانو درآوردن کارگران و مردم زحمتکش است.

ستون آخر ...

کارگری باشد. باید نیرویی کارگری باشد. همبستگی کارگری محصول تلاشهای متحد کننده و سازمان دهنده فعالین و رهبران کارگری است. محصول "نصایح اخلاقی" عقب مانده و یا برخورد های "آمرانه" و یا برخورد های "چاپلوسانه" نیست. محور اساسی در این راستا نقش و عملکرد رهبران عملی کارگری است. هیچ اعتراض و عملکردی را نمیتوان از فرای سر رهبران عملی کارگری به پیش برد. این خصوصیات و ویژگی ها در دستیابی به همبستگی و اتحاد کارگری غیر قابل انکارند. حزب حکمتیست اما فاقد چنین خصوصیتی است. *

مجمع عمومی

ظرف اعمال اراده مستقیم و مستمر کارگران است. کارگران در اعتراضات جاری به سنت مجمع عمومی متکی شوید! جنبش مجمع عمومی را تقویت و گسترش دهید!

یک دنیای بهتر

برنامه حزب را بخوانید و بدست دوستانتان برسانید!

یک دنیای بهتر مانیفست امروز طبقه کارگر علیه سرمایه داری است.

یک دنیای بهتر برنامه حکومت کارگری برای آزادی جامعه است!

آثار منصور حکمت را بخوانید!

برای هر کارگر و کمونیستی که به برپایی جامعه ای سوسیالیستی فکر میکند و آن را امری مبرم و ممکن میداند، منصور حکمت یک گنجینه غنی آموزش است.

<http://hekmat.public-archive.net/>

www.m-hekmat.com/

"عدالت" با قتل فاطمه اجرا شد!

شراره نوری



عزیزان ما را اعدام نکنید



اولین بار نیست که خبر اعدام میشنویم. اما خبر اعدام فاطمه احساس بسیار بدی در من ایجاد کرد. در سالهای گذشته در هر تلاشی علیه اعدام عکس فاطمه و کبری و دیگران همراه بود. این خبر از غروب قلب من را مانند هزاران قلب دیگر به شدت در هم میفشرد. هر کاری که میشد کرد شده بود و تلاش هنوز در جریان بود. اما انگار امیدی نبود. همین چشم من را به سایتها دوخته بود که کدام یک زودتر از بی مادری فرزندان فاطمه آن هم پس از چند سال مشقت و تلاش در فقر غیر قابل وصف خبر میدهند!

این انتظار لعنتی را درست شب اعدام صدام حسین رئیس جمهور دیکتاتور عراق تجربه کرده بودم! تلخ و جانکاه! اما شباهت و تفاوت میان این دو کجاست؟ روشن است که صدام جنایتکاری حرفه ای بود که دستش به خون تعداد زیادی مردم بیگناه آلوده بود! بعنوان مخالف اصولی قتل دولتی نمیخواستم صدام اعدام شود. اما همین نبود. آنها با اعدام صدام هم پرونده های جنایت را مهر و موم میکردند و هم دور جدیدی از قانونیت اعدام را در دمکراسی جدید عراق آغاز میکردند.

داستان فاطمه فرق میکند. فاطمه حقیقت پژوه مادر قربانی ای است که در نهایت ظلم این دنیای سر و ته برای دفاع از جان کودکش مرتکب قتل شده است. به این معنا ایندو غیر قابل مقایسه اند. این کجا و آن کجا؟

آمریکا و موثلفینش جمع شدند و با حمله به عراق هزاران هزار زندگی و خانه و کارخانه و بیمارستان را ویران کردند، که صدام دیکتاتور جارو شود. دمکراسی در عراق با خون و جنایت حاکم شد! و این دمکراسی تا همین لحظه با فقر و گلوله و ترور سرپا است. آنها بعد از پیروزی و با اعدام صدام تنها راه صدام را ادامه دادند اما بدون او. قتل صدام هدفی جز مدفون کردن هزاران پرونده جنایت و نسل کشی نداشت. قتل صدام هدفی جز ابقا آدمکشی دولتی برای دفاع از منافع تازه بقدرت رسیده ها نبود!

امشب نیز فاطمه را کشتند. با تشریفات و اعلام قبلی! در حکومت اسلامی همسایه عراق یعنی ایران. حکومتی که در اعدام انقلابیون و مخالفین سیاسی شهرت جهانی دارد! قرار بود چندین آدمکشی دیگر با تعیین وقت قبلی، از جمله اعدام کودکی به نام بهنود، چهارشنبه سحر صورت پذیرد. فاطمه نگویند بخت را کشتند و فرزندان را در غمی عمیق نشانند.

ما باید علیه این جنایتکاران بایستیم ولی نباید توهم داشته باشیم. اینها خودشان عقب نمیروند و اعتراض مثبت فلان سازمان هم تاثیر تعیین کننده ندارد. باید فشار جهانی را روی اینها مرتباً گذاشت اما یک چیز روشن است. این رژیم سیاه و نسل کش در ایران را باید هرچه زودتر بزیر کشید. جواب اعدام سرنگونی است. تنها این تلاش نه تنها در ایران بل در کل منطقه روزنه و نوید زندگی آزاد و برابر و شادی را میتواند بروی مردم بگشاید. این کار ماست. کار جنبشی که جمهوری اسلامی و نظام مبتنی بر قتل و جنایت و نابرابری و فقر نمیخواهد. و نه هیچ توهم و فرشته ای از غیب!

<http://shararehnouri1.blogfa.com/>

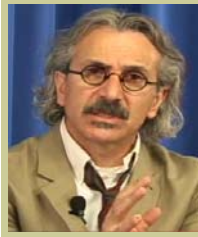
[لینک آهنگ نه به اعدام توسط بچه های خلاف جریان](#)

<http://video.google.com/videoplay?docid=4429588889714171067>

ستون آخر،

مساله "غیرت" کارگران نیست!

علی جوادی



آدرس تماس
با مسئولین
حزب اتحاد کمونیسم کارگری

علی جوادی

(دبیر کمیته مرکزی)

Ali_Javadi@yahoo.com

Tel: +1 310 402 6567

هیات دایر دفتر سیاسی

(علی جوادی، سیاوش دانشور،

آذر ماجدی)

AzarMajedi@yahoo.comsiavash_d@yahoo.com

کمیته سازمانده

(علی جوادی، نسرین

رمضانعلی)

nasrin_ramzanali@yahoo.com

مسئول خارج کشور

(آذر ماجدی)

AzarMajedi@yahoo.com

مسئول سایت و آی تی حزب

(مجید پستچی)

x_magid@yahoo.com

دبیرخانه

(شراره نوری)

markazi.wupi@gmail.com

به حزب اتحاد

کمونیسم کارگری کمک کنید!

Bank : Wells Fargo Bank
- N. America

Routing Number :

121 000 248

Account Number:

36 48 46 88 52

برای جلوگیری از همبستگی صفوف کارگران در جریان است. علاوه بر این باید به مساله فقر و فلاکت اقتصادی اشاره کرد. فقر و فلاکت و ناامنی اقتصادی یک فاکتور اساسی در ایجاد شکاف و تفرقه در صفوف کارگری است. تحمیل بالاترین درجه فقر و فلاکت به کارگران یک سیاست و ابزار رژیم در سرکوب اعتراضات کارگری و حفظ چند دستگی و تفرقه و رقابت در صفوف کارگری است. در بعد دیگر باید به نقش و جایگاه گرایش رادیکال و سوسیالیست کارگری در جلب و تامین همبستگی کارگری اشاره کرد. کمبود تشکلهای توده ای کارگری یک فاکتور دیگر در این راستا است. قدرت عمل کارگری در هر زمان منوط به وجود و تحرک تشکلهای توده ای و حزبی کارگران و رهبران عملی کارگری است.

نیود و یا کمبود چنین تشکلهایی توده های کارگر را از هماهنگی در صفوف خود و از دست زدن به اقدامات و واکنشهای همزمان و سراسری و ارتباط نزدیک میان بخشهای گوناگون طبقه کارگر محروم میکند. غلبه بر تفرقه و رقابت در صفوف کارگران یک وظیفه دائم و روئین گرایش رادیکال سوسیالیست کارگری است. ابزار فائق آمدن بر این شرایط سازمان دادن و شکل دادن به تشکل های توده ای کارگری است. دامن زدن به جنبش مجامع عمومی در مراکز کارگری یک امر عاجل در این چهارچوب است. اقدام هماهنگ و متحد کارگری منوط به قدرت گیری رهبری سیاسی و اعتراضی توده ای و حزبی در صفوف کارگران است.

نیرویی که برای همبستگی صفوف کارگران تلاش میکند، در درجه اول خود باید نیرویی سازمانده و متحد کننده در صفوف

شناخته شده این حزب به معضلات سیاسی جامعه است. "مردم خر نشوید" نیز گوشه دیگری از سنت و روش سیاسی این حزب است. این سنت و روشی است که ظاهرا رهبری این حزب به آن افتخار میکند. این روش را یک نقطه قوت و تمایز خود از سایر احزاب میدانند. ذکر چند نکته مختصر در این باره حائز اهمیت است.

باید اذعان کرد که این یک "روش ویژه" حزب حکمتیست است. اما باید اضافه کنم که تفاوت این روش و متد برخورد با سنت و روش کمونیسم کارگری منصور حکمت در جامعه و در برخورد به مسائل جنبش کارگری کاملا روشن است. این متد برخورد هیچگونه ارتباطی با سنت کمونیسم کارگری ندارد. در هیچ کجای ادبیات گسترده منصور حکمت در قبال مسائل و معضلات کارگری ما شاهد چنین برخورد و روش مرد سالارانه و غیر سیاسی و تحقیر آمیزی نبوده ایم. این روش و سنت سیاسی جریانی به جنبش کارگری است که اساسا در خارج از گرایشات متفاوت این جنبش قرار دارد. این برخوردی مردسالارانه و عقبمانده به مساله همبستگی کارگری است. "غیرت" مساله کارگران نیست. ضعف همبستگی کارگری را نمیتوان با این ادبیات عتیق توضیح داد. فاکتورهای متعددی در این رابطه دخیلند.

در درجه اول باید به میزان سرکوب کارگری اشاره کرد. ماشین سرکوب حکومت اسلامی در درجه اول متوجه مخنق نگهداشتن مراکز کارگری است. یک وظیفه هر روزه تمامی ابزارهای سرکوب رژیم جلوگیری از همبستگی و اتحاد کارگری است. تلاش هر روزه ای

ادبیات و شیوه برخورد یک حزب سیاسی به جنبش کارگری و معضلات و مسائل پیش روی آن در عین حال نشاندهنده جایگاه و مکان اجتماعی و تعلق جنبشی احزاب نیز هست. ادبیات و شیوه برخورد حوزه ای قائم به ذات و مستقل از سیاست و گرایش اجتماعی و با طبقاتی نیستند. ناشی از "اخلاقیات" فردی و یا جمعی نیستند. گوشه ای از سیاست و محصول سنتی هستند که حزب سیاسی در آن بستر اجتماعی فعالیت میکند. در پشت هر کشمکش سیاسی و حقوقی و عقیدتی، یک جدال و کشمکش طبقاتی و اجتماعی وجود دارد. با قید این مساله اشاره ای محدود به شیوه برخورد حزب حکمتیست به طبقه کارگر و ضعفهای جنبشهای کارگری از جانب این حزب ضروری است. از این دریچه نیز میتوان به سرنخهایی در زمینه جایگاه و مکان این حزب در ارتباط با جنبش کارگری و مسائل و معضلات آن انداخت.

"کارگران چرا منتظرید؟ کارگران پریس به حمایت شما نیاز دارند" تیتر اطلاعیه ای از جانب کمیته کردستان این حزب در فراخوان به حمایت و همبستگی با اعتراض کارگران پریس است. کارگران پریس درگیر مبارزه ای جانانه بر سر دریافت دستمزدهای معوقه و تامین ادامه کاری خود با کارفرما و دولت هستند. باید بیشترین تلاش را برای پیشبرد موفق این اعتراض سازمان داد. اما در گوشه ای از این اطلاعیه خطاب به کارگران آمده است: کارگران "بیدار شوید و غیرتی نشان دهید." چنین ادبیاتی یک استثناء در روش سیاسی حزب حکمتیست نیست. ناشی از عدم نزاکت سیاسی فرد نویسنده یا کمیته صادر کننده این اطلاعیه نیست. برعکس یک شیوه و روش سیاسی

صفحه ۱۹

زنده باد جمهوری سوسیالیستی!

سرنگون باد جمهوری اسلامی!